



د افغانستان اکثريت گوند
حزب اکثريت افغانستان

نقش سازمان‌های غیردولتی (NGOs) در تضعیف دولت‌ها و نهادهای سیاسی ملی

ترتیب کننده: کمیته‌ی آموزش حزبی

۲۵ میزان ۱۴۰۵





پیشگفتار	۳
پیشینه‌ی تاریخی	۷
ابزار سلطه و کنترل امپراتوری مغول	۸
ابزار سلطه و کنترل اجتماعی هند بریتانوی	۹
جورج کنینگهم می‌افزاید	۱۱
حکومت محمد ظاهرشاه و نحوه‌ی برخورد با سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی	۱۲
پیشینه‌ی ایجاد سازمان‌های غیردولتی به شکل امروزی	۱۴
نقش سازمان‌های غیردولتی در سال‌های جهاد و مهاجرت علیه شوروی	۱۸
نقش سازمان‌های غیردولتی در نظام جمهوری اسلامی گذشته	۲۲
نخست، گماشتن چهره‌های انجوبی دهه‌های هشتاد و نود میلادی... /	۲۳
دوم، روابط عمومی و رسانه‌های جمعی	۲۵
سوم، حمایت از زورمندان محلی کوچک و بزرگ از طریق واگذاری قراردادهای لوژستیکی	۲۶
چهارم، واگذاری پروژه‌ها به گروه‌ها و سازمان‌های مذهبی افراطی غیرمسلح	۲۷
پنجم، مداخله‌ی انجوها در قالب نهادهای موازی حکومتی تحت عنوان جامعه‌ی باز و مدنی ...	۲۸
د: نقشه‌ی جدید انجوها و پروژه‌های انجوبی پس از سقوط جمهوری اسلامی	۳۱
نخست، انجوه‌ای که از دل حاکمیت طالبان سر برآورده‌اند	۳۱
دوم، انجوه‌ای که در دوران جمهوریت ایجاد شده بودند، اما... /	۳۳
نتیجه‌گیری؛ میراث تاریخی انجوها و درس‌های آموخته‌شده	۳۴
الف، میراث اجتماعی و فرهنگی و درس‌های آموخته‌شده	۳۴
ب، میراث فکری و درس‌های آموخته‌شده	۳۶
ب: میراث اقتصادی و درس‌های آموخته‌شده	۳۷
ج: میراث سیاسی انجوها و درس‌های آموخته‌شده	۳۸
چشم‌انداز آینده	۴۱
الف: ایجاد ادبیات ملی استعمارزدایی با هدف انسجام فکری و سیاسی	۴۲
ب: ایجاد و حمایت از احزاب سیاسی ملی و مستقل با هدف سازمان‌دهی... /	۴۳

نقش سازمان‌های غیردولتی (NGOs) در تضعیف
دولت‌ها و نهادهای سیاسی ملی و در شکل‌دهی
به شخصیت‌های کاذب



بنام خدای عزوجل بخشنده و مهربان

پیشگفتار

درباره پنج دهه بی‌ثباتی و بحران در افغانستان، اکثر تحلیل‌های سیاسی بیشتر بر عوامل ظاهری و داخلی تمرکز دارند. در مورد عوامل بین‌المللی نیز عمدتاً به مداخلات مستقیم استخباراتی، نظامی و دیپلماتیک و حمایت قدرت‌های بزرگ از گروه‌های سیاسی مشخص اشاره می‌شود. همه‌ی این‌ها عواملی هستند که در ایجاد بحران در کشور ما نقش داشته‌اند و بررسی آن‌ها و آگاهی‌دهی مردم در موردشان، در جای خود، کاری مناسب و ارزشمند است.

اما این که «سازمان‌های غیردولتی یا انجوه‌های» تمویل شده از سوی بیگانگان چگونه همزمان با تداوم این بحران‌ها و بی‌ثباتی‌ها، به‌عنوان بازیگران مهم در آن نقش ایفا می‌کنند؟ چگونه فرهنگ انجوها که بر محور اجندای استعماری شکل گرفته است، در دوره‌های مختلف تاریخی، شکل و ماهیت خود را تغییر می‌دهد؟ چگونه به‌صورت تدریجی و نامرئی، ساختارهای دولتی، اقتصادی، اجتماعی، فکری و فرهنگی ما را تضعیف و مهندسی می‌کند؟ و در نهایت، چگونه در ایجاد و گسترش بحران پنجاه‌ساله‌ی جاری و جلوگیری از شکل‌گیری دولت و احزاب مستقل و مترقی نقش دارد؟

به این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه، نه‌تنها توجه چندانی صورت نگرفته است، بلکه این پدیده [NGOs] به‌طور دوامدار، تحت نام کمک‌های بشردوستانه و همدردی، مصونیت نیز پیدا کرده است.

از لحاظ تاريخي، زماني که قدرت‌های بزرگ و سازمان‌های ائتلافی بين‌المللی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته مانند افغانستان، به‌منظور تحقق برنامه‌های استعماري، يا به تعبير ديگر، برنامه‌های هژمونیک خود، به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم مداخله می‌کنند، در گام نخست، سازمان‌های غیردولتی وابسته به خود را با ظاهر بشردوستانه و با نام و عنوان فعالیت‌های بشردوستانه و خیریه، ارتقای مهارت‌ها و حمایت از نهادهای مدنی ایجاد کرده و به آن کشور اعزام می‌کنند.

به این ترتیب، در کشور تحت هدف، به مهندسی اجتماعی و فکری دست می‌زنند و صلاحیت و ابتکار عمل در زمینه‌ی شکل‌دهی افکار عمومی و ایجاد روایت را از نهادهای دولتی و سازمان‌های ملی می‌گیرند و افکار جامعه را در جهت اهداف استعماری خود سوق می‌دهند.

هرچند این شکل از مداخلات تا حد زیادی پنهان نیست، اما اگر کسی تلاش کرده باشد درباره‌ی آن سخن بگوید یا چیزی بنویسد، از سوی نهادهای تبلیغاتی وابسته به همین نیروهای استعماری، چهره‌های سلبریتی، ساختارهای مدنی و رسانه‌های وابسته، به‌گونه‌ی سازمان‌یافته تحت عنوان «تیوری توطئه» رد شده است.

برعکس، این سازمان‌ها در جوامع یادشده به‌عنوان تنها مراجع برای حمایت از افراد فقیر، دفاع از آزادی بیان و حقوق بشر و احیای حاکمیت قانون معرفی می‌شوند و مخالفت با انجوها نیز به‌معنای مخالفت و قطع کمک به افراد نیازمند و فقیر تعبیر می‌شود.

مبنای فکری این نهادهای تبلیغاتی و رسانه‌های تمویل‌شده بر این اصل استوار است که اطلاعات و معلومات باید در انحصار آنان باشد. زماني که مواد و اطلاعات خام درباره‌ی یک رویداد به‌صورت مستقل در اختیار این رسانه‌ها قرار داده شود، بسیار به‌ندرت اتفاق می‌افتد که آنان آن رویداد را پوشش دهند. دلیل آن این است که آنان تنها آن رویدادها، وقایع و ماجراهای را تحت پوشش قرار می‌دهند که با سیاست‌های کلان دولت‌ها و سازمان‌های تمویل‌کننده‌ی آنان همسو باشد و یا در انحصار خود آنان قرار داشته باشد.

قدرت‌های بزرگ هر قدر در عرصه‌های اقتصادی و نظامی نیرومند هستند، در عرصه‌ی تبلیغاتی

چندین برابر نیرومندتر و پیشرفته‌ترند. آنان می‌توانند فعالیت‌ها و برنامه‌های مخرب سازمان‌های غیردولتی را در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، در میان انبوه اطلاعات، کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه دهند.

اما زمانی که در سال ۲۰۱۰ میلادی، ویکی‌لیکس هزاران سند مربوط به جنایات نیروهای نظامی امریکا و نیروهای متحد آن در عراق و افغانستان را منتشر کرد، این رویداد نشان داد که در عصر حاضر، توانایی دولت‌ها برای حفظ اسرار و پنهان نگه‌داشتن اطلاعات، با پرسش‌های جدی مواجه شده است.

همچنین، حملات بی‌رحمانه‌ی اسرائیل بر غزه، کشتار جمعی و مظلومی که صورت گرفت، از طریق همین رسانه‌های اجتماعی در برابر چشمان مردم سراسر جهان قرار گرفت. این امر از نظر اخلاقی، چهره‌ی آنچه متن «ریاکاری رسانه‌های غربی» می‌خواند را برای همگان آشکار کرد و تأثیر تبلیغاتی پیشین آنان را که می‌توانستند سیاه را سفید و سفید را سیاه جلوه دهند، کم‌رنگ ساخت.

با وجود آن‌که در این عصر، مدیریت افکار عمومی برای قدرت‌های بزرگ دشوارتر شده است، اعتماد مردم به رسانه‌های سنتی به پایین‌ترین سطح خود رسیده است. جهان، به‌خصوص جنوب جهانی، در حال تغییر است.

نظم حاکم جهانی عملاً در حال فروپاشی است و جهان چندقطبی عملاً شکل گرفته است. در کنار آن، کشورهای دارای قدرت متوسط نیز در معادلات سیاسی-اقتصادی منطقه‌ای، جایگاه و نقش خود را به‌طور مستقل تعریف می‌کنند.

در جنوب جهان، موج تازه‌ی از تولید ادبیات مربوط به **استعمارزدایی و مقاومت** آغاز شده است که این ملت‌ها را بیدار و آگاه ساخته است.

در پی این تحولات، سازمان‌های غیردولتی دیگر نمی‌توانند نقش منافقانه و استعماری خود را پنهان کنند. اما از آن‌جا که قدرت‌های استعماری انحصار تکنالوژی را در اختیار دارند، تلاش می‌کنند تا در ربات‌های هوش مصنوعی و الگوریتم‌ها تغییراتی را در جهت منافع خود ایجاد کنند.

برای نمونه، در اگست ۲۰۲۶، شماری از رسانه‌های معتبر بین‌المللی، از جمله **گاردین و پولیتیکو**، افشا کردند که حکومت اسرائیل به‌صورت پنهانی وب‌سایت‌های جعلی ایجاد کرده است که بازدیدکنندگان و ترافیک واقعی ندارند، بلکه صرفاً برای فریب دادن الگوریتم‌های هوش مصنوعی و چت‌بات‌ها ایجاد شده‌اند تا در پاسخ به پرسش‌های کاربران درباره‌ی جنگ غزه، اطلاعات نادرست و غیرواقعی ارائه کنند.

با وجود همه‌ی این موارد، در عصر حاضر، مدیریت افکار عمومی برای همه دشوارتر شده است و انحصار در این حوزه نیز به نفع **جنوب جهانی** در حال شکستن است.

در این عصر تغییر، شمار زیادی از کتاب‌ها، مقالات تحقیقی، اسناد، شواهد و همچنین اعترافات متعدد سیاستمداران برجسته‌ی کشورهای استعماری، به‌روشنی نشان می‌دهند که دیگر نمی‌توان مخالفت با افشای نقش منفی سازمان‌های غیردولتی را تحت عنوان «تیوری توطئه» رد کرد.

با توجه به تمامی این واقعیت‌های عینی و ابعاد گوناگون آن‌ها، کمیته آموزش حزبی، **حزب اکثريت افغانستان** در این رساله تلاش کرده‌اند تا از منظر تاریخی و سیاسی، نگاهی گذرا به نقش مخرب و استعماری سازمان‌های غیردولتی در منطقه و جامعه‌ی افغانستان داشته باشند.

در این نوشته تلاش شده است به این پرسش پاسخ داده شود که انجوها و ساختارهای وابسته به آن‌ها چگونه، ظاهراً از طریق افراد اجتماعی و بانفوذ، باعث کندشدن و تضعیف روندهای سیاسی بومی، مستقل و پایدار و احزاب سیاسی در افغانستان، و همچنین موجب تضعیف یک دولت نیرومند شده‌اند. همچنین، این پرسش نیز مطرح شده است که **اکنون به چه چیزی نیاز**

داریم؟

پیشینه‌ی تاریخی

در طول تاریخ، امپراتوری‌های بزرگ برای حفظ و گسترش قلمرو و تحکیم نفوذ خود تلاش می‌کردند تا در جوامع تحت اشغال، افراد بانفوذی را مطرح و حمایت کنند که تهدیدی تلقی نشوند و وفاداری‌شان به امپراتوری به اثبات رسیده باشد.

همزمان با آن، در همان مناطق، برخی روحانیون، نهادها و اقشار مذهبی را نیز برای مدیریت افکار عمومی و مهندسی فکری - اجتماعی حمایت می‌کردند. آنان به اختلافات مذهبی دامن می‌زدند و از این طریق، جامعه را درگیر خرافات و مباحث سطحی و کم‌اهمیت می‌ساختند تا کنترل و استثمار آن برای‌شان آسان‌تر شود.

در آن زمان، سازمان‌های غیردولتی به شکل امروزی وجود نداشتند؛ اما قدرت‌های استعماری، نهادهای بومی و محلی جامعه، مانند پیرخانه‌ها، مدارس دینی، مساجد، خان‌ها و نواب‌ها را هدف قرار می‌دادند، به آن‌ها پول تزریق می‌کردند و سپس آنان را در منطقه در برابر نهادهای مردمی رقیب خود تقویت می‌کردند. همچنین، از طریق هر یک از این نهادها، به شخصیت‌سازی و ایجاد چهره‌های بانفوذ می‌پرداختند.

نخست می‌خواهیم در دوره‌های مختلف تاریخی، ریشه‌های سازمان‌های غیردولتی مدرن و پدیده‌ی شخصیت‌سازی را در تاریخ افغانستان و منطقه جست‌وجو کنیم و سپس، در تاریخ

معاصر و وضعیت کنونی، پروسه‌ی شخصیت‌سازی و اعطای اعتبار سیاسی از طریق سازمان‌های غیردولتی در راستای منافع استعمار و پیشینه‌ی این پروسه‌ها را بررسی و شناسایی کنیم.

ابزار سلطه و کنترل امپراتوری مغول

امپراتوری مغول در شبه‌قاره‌ی هند، که در آن زمان حدود نیمی از قلمرو افغانستان کنونی و مناطق پشتون‌نشین خیبر پشتونخوا را نیز تحت حاکمیت خود داشت، سیاست مشابهی را دنبال می‌کرد. سلطنت مغول در سرزمین‌های افغان‌ها ده‌ها روحانی وفادار به خود، از جمله آخوند درویزه، را حمایت می‌کرد و در مقابل، روحانیون مخالف خود، مانند بایزید رومبان، را تضعیف می‌ساخت.

در میانه‌ی قرن هفدهم میلادی، در برابر مبارزات افغان‌ها، به‌خصوص مبارزات خوشحال خان خټک علیه مغولان، یکی از موانع عمده، همین روحانیون و ملکان بودند که تحت پوشش مالی و سیاسی قدرت استعماری قرار داشتند و تا پایان با او درگیر جنگ و مخالفت بودند.

برای خوشحال خان خټک، پیش از هر چیز، آگاهی و شکل‌دهی فکری قبایل افغان‌ها اهمیت داشت؛ قبایلی که طی قرن‌ها، از سوی امپراتوری‌های مهاجم از نظر فکری منحرف و گمراه شده بودند. او می‌دانست که مبارزات بایزید رومبان چگونه ناکام شد و یکی از عوامل عمده‌ی آن را برانگیختن ملاها علیه او با حمایت دربار مغول می‌دانست.

خوشحال خان خټک در شرایطی ندای مبارزه و دفاع از عزت افغان‌ها را سر داد که در سراسر پشتونخوا، اندیشه‌ی وفاداری پیران و روحانیون به دربار مغول گسترش یافته بود. یکی از نمونه‌های آن، کتابی به نام «مخزن الاسلام» اثر آخوند درویزه بود که در برابر مبارزات او به‌عنوان یکی از موانع عمده عمل می‌کرد.

خوشحال خان خټک درباره‌ی «مخزن» می‌گوید:

هر بیان یې ناموزون مجهول بې رنگه

خالي پاتې له دانشه له فرهنگه

ما وې دین د محمد دی ما منلی

بې قرآنه بل کتاب دی چا منلی؟

دروېزه نه مجتهد دی نه امام دی

دی هم خام؛ تاسې هم خام؛ مخزن هم خام دی

در این دوره‌ی تاریخی، برای جلوگیری از وحدت و انسجام مبارزات مردمی، مغولان از راهبردهای گوناگونی برای کنترل رهبران قبایل افغان، ملکان و خان‌ها و تضعیف روحیه‌ی مبارزات ملی و مردمی استفاده کردند. آنان با پرداخت پول، اهدای تحایف و اعطای مناصب عالی در چارچوب امپراتوری مغول، این افراد را تحت نفوذ خود قرار می‌دادند و همچنان از اختلافات قبیله‌ای و دینی/مذهبی در جامعه به‌عنوان ابزار استفاده می‌کردند.

حتی در همین راستا، مغولان توانستند با استفاده از همین تاکتیک، پسر خوشحال خان خټک، **بهرام خان**، را در برابر مبارزات پدرش قرار دهند.

این تاکتیک‌ها که هدف آن‌ها تضعیف هویت سیاسی مستقل افغان‌ها و از بین بردن باور افغان‌ها به مالکیت خود بر مبارزات سیاسی بود، توسط برخی تاریخ‌نگاران غیر افغان، از جمله لوئیس دوپری (Louis Dupree)، نیز مورد اشاره قرار گرفته است. او می‌نویسد:

«افغان‌ها همواره در برابر تجاوزات خارجی مقاومت کرده‌اند، اما اغلب قربانی اختلافات داخلی خود شده‌اند؛ اختلافاتی که از طریق امتیازات خارجی دامن زده شده است».

ابزار سلطه و کنترل اجتماعی هند بریتانوی

زمانی که هند تحت سلطه‌ی استعمار بریتانیا قرار گرفت، انگلیس‌ها نیز همین سیاست سلطنت مغول را در شکلی پیشرفته‌تر ادامه دادند. آنان برای کنترل قبایل افغان و تأمین امنیت راه‌های بزرگ، از افراد متنفع محلی و نهادهای مذهبی حمایت مالی می‌کردند و از طریق پرداخت رشوه و حمایت از افراد بانفوذ، سلطه‌ی خود را در این مناطق حفظ می‌کردند. به این ترتیب، هرگونه مقاومتی در برابر خود را از همان ابتدا، به‌وسیله‌ی روحانیون وفادار به خود، در نطفه خنثی می‌کردند.

برای اثبات صحت این ادعا، کافی است تنها به رویدادهای مستند جنگ اول افغان - انگلیس در متن تاریخ کشور اشاره کنیم. تاریخ نشان می‌دهد که کسب نفوذ در کشور از طریق پرداخت‌های مالی از سوی بیگانگان، یکی از نمونه‌های بسیار تکراری بوده است.

برای نمونه، در دسامبر سال ۱۸۴۱، زمانی که نیروهای بریتانیایی به رهبری نماینده‌ی بریتانیا، **ویلیام مک‌ناتن**، در کابل مستقر بودند، شماری از خان‌ها، ملکان و رهبران قومی محلی، ناگهان در بدل دریافت مبالغ هنگفت ثروتمند شدند. آنان همچنین برای نیروهای بریتانیایی مستقر در کابل، خدمات لوژستیک و مواد غذایی فراهم می‌کردند و از این طریق بر ثروت خود می‌افزودند. اگر به متون تاریخی مربوط به دوره‌ی هند بریتانوی مراجعه کنیم، می‌بینیم که **باچا خان** [خان عبدالغفار خان]، که علیه امپراتوری بریتانیا برای آزادی مبارزه می‌کرد، در خاطرات خود نقش روحانیون و افراد بانفوذ خریداری شده را در تضعیف مبارزات ملی و همکاری با مهاجمان، با جزئیات فراوان بیان کرده است.

باچا خان می‌نویسد که دو گروه از ملاهای پشتون در یک میدان بزرگ گرد هم می‌آمدند و درباره‌ی مسئله‌ی **سقاط** مناظره‌ی فقهی می‌کردند. امنیت این گردهمایی را سربازان انگلیسی تأمین می‌کردند، اما این ملاها هیچ صدایی علیه استعمار بلند نمی‌کردند؛ در حالی که مردم حاضر در میدان، بر سر مسئله‌ی سقاط با یکدیگر درگیر می‌شدند و خون یکدیگر را می‌ریختند. همچنان، جورج کیننگهم، که در جریان سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۴۸ از سوی استعمار بریتانیا والی خیبر پشتونخوا بود، در یادداشت‌های خود اطلاعات مفصلی ارائه کرده است که چگونه در پشتونخوا ملاها، خان‌های محلی و ملکان را استخدام و تطمیع می‌کردند. او همچنین به تفصیل توضیح داده است که برای دفاع از سیاست‌ها و روایت‌های بریتانیا، چگونه از این افراد در مساجد و قریه‌ها استفاده می‌کردند.

جورج کیننگهم می‌افزاید:

«تا اکنون ترتیبات من با او [مولوی برکت‌الله از اسمار] به شکلی بوده که سالانه یک یا دو بار برای دیدن من می‌آید. برکت‌الله به من گفت که او می‌تواند در نقاط مختلف مناطق باجور و مهمند، از طریق ده یا دوازده ملا، کارهای زیادی انجام دهد. من به او یک هزار روپیه دادم.» در ادامه، کیننگهم همچنين می‌نویسد که چگونه از ملاها، خان‌ها و ملکان برای تبلیغات گاهی علیه روس‌ها، گاهی علیه آلمانی‌ها و گاهی نیز علیه حزب کنگره‌ی هند استفاده می‌کردند. او می‌گوید: «مولانا محمد شعیب از ولسوالی مردان دیدار کرد، ساتیاگراها (Satyagraha) را محکوم نمود و اعلامیه‌های تبلیغاتی مولانا نامدارالله را علیه کنگره توزیع کرد.»

در ادامه می‌افزاید: «به قلی‌خان مشوره دادم که تبلیغات ضد بلشویکی را فعلاً اندکی متوقف کند و بر تبلیغات علیه آلمان و ایتالیا تمرکز بیشتری داشته باشد.»

همچنان، کیننگهم در جای دیگری می‌گوید: «وزیراعظم سوات اکنون در مردان از هجده ملا و در زیارت پیر بابا از دو ملا استفاده می‌کند و به هر یک از آنان ماهانه سی روپیه پرداخت می‌کند.»

فراتر از این، کیننگهم به ناکامی‌های خود در جذب و تطمیع افراد ملی‌گرا و دارای عزم راسخ نیز اعتراف می‌کند و می‌نویسد:

«با فقیر اییی نمی‌توان مانند پیر شامی معامله کرد؛ زیرا او نه تنها به راه ما نمی‌آید، بلکه به هیچ قیمتی نیز فروخته نمی‌شود. چه کسی مرا از دست این ملای سرکش نجات خواهد داد؟» از جورج کیننگهم، خان عبدالولی خان نیز در جلد نخست کتاب «**باچا خان و خدایی خدمتگار**» یاد شده است؛ کتابی که در آن به روشنی توضیح داده شده است که استعمار چگونه از طریق رهبران مذهبی و قومی، جامعه‌ی پشتون‌ها را کنترل می‌کرد و میان آنان اختلاف ایجاد می‌نمود.

از این و سایر متون تاریخی می‌توان دریافت که استعمار بریتانیا در استفاده از نهادهای دینی و ملاها چنان برتری و مهارت داشت که از همین نهادهای دینی برای مشروع جلوه دادن حاکمیت بریتانیا استفاده می‌کرد؛ در حالی که در فاصله‌ی هزارها کیلومتری، مسلمانان را از

بلشويک‌هائي که تازه در مسکو به قدرت رسیده بودند، می‌ترساند و یا علیه رژیم تازه به قدرت رسیده و مخالف بریتانیا در ایتالیا تبلیغات می‌کرد؛ در شرایطی که مردم در اصل هنوز با مفاهیمی چون فاشیزم و بلشویکیزم آشنایی چندانی نداشتند.

از این موضوع می‌توان چنین برداشت کرد که مردم، مفاهیم و ادبیات سیاسی مربوط به نشنلیزم، کمونیزم، فاشیزم و بلشویکیزم را نخست از زبان ملاها می‌شنیدند و این مفاهیم نیز از سوی انگلیس‌ها به ملاها آموزش داده می‌شد.

این که هنوز هم در برخی مراکز دینی ما، به انگلیس‌ها و امریکایی‌ها «اهل کتاب» گفته می‌شود، یعنی آنان کافر دانسته می‌شوند، اما «کافران خوب» تلقی می‌شوند که تعامل با آنان جایز است، در این مورد باچاخان بارها در نوشته‌های خود یادآوری کرده است. از دیدگاه این نوشته، ریشه‌ی تاریخی این دیدگاه در ادبیات استعماری باقی‌مانده از انگلیس‌ها، با استناد به نوشته‌های کنینگهم، قابل بررسی است.

نکته‌ی دیگری که قابل توجه است این است که در آن دوره، زمانی که سازمان‌های غیردولتی به مفهوم امروزی وجود نداشتند، استعمار به شکل کلاسیک همین اقدامات را انجام می‌داد. آنان امکانات لازم را در اختیار نهادهای دینی و قومی محلی قرار می‌دادند و در مقابل، از طریق همین نهادها و با استفاده از مهندسی فکری در جامعه، مردم را کنترل می‌کردند و هرگونه بیداری ملی و جنبش‌های ضد استعماری را از همان ابتدا خنثی می‌ساختند.

این تاکتیک‌ها و سناریوهای استعماری، پس از استقلال سیاسی افغانستان نیز ادامه یافت و به مراتب شکل سیستماتیک به خود گرفت.

حکومت محمد ظاهر شاه و نحوه‌ی برخورد با سازمان‌های غیردولتی

بین‌المللی

در دوره‌ی حکومت محمد ظاهر شاه، با وجود آن که افغانستان کشور بسیار فقیری بود، اما از ثبات دوامدار برخوردار بود. در آن زمان، در سطح ملی، سازمان‌های غیردولتی به شکل امروزی انجوها که از خارج کمک مالی دریافت کنند، وجود نداشتند و سازمان‌های غیردولتی در سطح

بین‌المللی نیز به اندازه‌ی امروز گسترده و فراگیر نبودند.

در این چارچوب، اگر سازمان‌های غیردولتی در قالب سازمان ملل متحد یا سایر نهادهای بین‌المللی، برای هدف مشخص، ارائه‌ی کمک یا تطبیق پروژه‌ای وارد افغانستان می‌شدند، نمی‌توانستند به‌صورت مستقل فعالیت کنند. در آن زمان، برخی سازمان‌های بین‌المللی مانند یونیسف، یونسکو و کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ در افغانستان پروژه‌ها و فعالیت‌هایی داشتند، اما مکلف بودند مطابق قوانین افغانستان و تحت کنترل کامل دولت فعالیت کنند.

برای نمونه، در آن زمان، کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ مجبور بود کمک‌های خود را تحت پرچم، نشان و نظارت هلال احمر افغانی به مناطق آسیب‌دیده از خشکسالی در افغانستان برساند. این سازمان نمی‌توانست به‌صورت مستقل، تحت عنوان سروی و تحقیق، فعالیت‌ی انجام دهد و مکلف بود اطلاعات مورد نیاز خود را تنها از مجاری رسمی دولت دریافت کند.

همچنان، سازمان‌هایی مانند یونیسف و یونسکو نیز در زمینه‌ی کمک به صحت کودکان و حفاظت از ساحات تاریخی، مکلف بودند پروسیجرهای قانونی دولت افغانستان را رعایت کنند. برای مثال، در مبارزه با بیماری‌های ساری مانند سرخکان، مالاریا، لشمانیا و سایر بیماری‌های مشابه، همکاری و کمک این سازمان‌ها اهمیت داشت. آنان با وزارت صحت عامه افغانستان همکاری می‌کردند و وزارت صحت عامه‌ی کشور، بر اساس تشخیص و اولویت‌های خود، این کمک‌ها را با نام و نشان دولت و از طریق کارمندان بخش صحتی خود توزیع می‌کرد.

این سازمان‌ها اجازه نداشتند به‌صورت مستقل با مردم تماس برقرار کنند، سپس از میان آنان افرادی را شناسایی کرده و با معاش‌های بلند استخدام کنند و از این طریق، به‌تدریج آنان را به‌عنوان چهره‌های بانفوذ در جامعه مطرح ساخته و زمینه‌ی گسترش نفوذ خود را فراهم کنند.

در آن دوره، حتی دانشجویانی که برای تحصیلات عالی به کشورهای خارجی فرستاده می‌شدند، با هزینه‌ی بودجه‌ی ملی و در رشته‌هایی اعزام می‌شدند که کشور به آن‌ها نیاز داشت. اما در سال‌های پایانی این دوره، زمانی که به نهادهای و مؤسسات خارجی در زمینه‌ی اعطای بورس‌های تحصیلی آزادی‌های بیشتری داده شد، شاهد پیامدهایی بودیم که بعدها بر فضای سیاسی-فکری کشور تأثیر بسیار زیادی گذاشت.

در همين چارچوب، شماری از جوانان برای تحصیل در رشته‌های مختلف به اتحاد شوروی فرستاده شدند و برخی از آنان پس از بازگشت، از نظر فکری تحت تأثیر دیدگاه‌های افراطی قرار گرفته بودند. آنان بدون آن که وضعیت تاریخی، فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ی خود را درک کنند و شرایط منطقه‌ای و جهانی را مطالعه کرده باشند، می‌خواستند جامعه‌ی افغانستان را با رویکردی بسیار تند و شتاب‌زده تغییر دهند.

به همين ترتيب، شماری از مؤسسات غربی، برخی جوانان دیگر را از طریق بورس‌های فولبرایت امریکا و برنامه‌های مشابه در کشورهای اروپایی، به‌جای رشته‌های تکنیکی و علمی، در رشته‌های علوم اجتماعی جذب کردند. بخش قابل توجهی از این افراد که در غرب تحصیل کرده بودند، در سال‌های جهاد، از سوی گروه‌های تنظیمی، با استفاده از عنوان مخالفت با تجاوز شوروی، به‌عنوان حامیان سرسخت جریان‌های جهادی در غرب مطرح شدند.

با وجود آن که بسیاری از آنان در زندگی شخصی و دیدگاه‌های فکری خود ارزش‌های اسلامی را رعایت نمی‌کردند، در سال‌های جهاد از آنان برای نوشتن مقالات و گزارش‌هایی در حمایت از جهاد و مجاهدین استفاده شد و از برخی دیگر نیز در تدوین نصاب آموزشی جهادی استفاده گردید؛ همان نصابی که تا امروز نام **گل‌وله، تفنگ، تانک و طیاره** را از ذهن کودک افغان بیرون نکرده است.

پیشینه‌ی ایجاد سازمان‌های غیردولتی به شکل امروزی

در عصر کنونی، مؤسسات غیردولتی یعنی (Non-Governmental Organizations - NGOs)، به شکلی سیستماتیک و پیشرفته، همان نقشی را ایفا می‌کنند که در گذشته برخی روحانیون، نهادهای مذهبی و افراد بانفوذ برای استعمار ایفا می‌کردند.

تا سال ۱۹۴۵ میلادی، یعنی پیش از ایجاد سازمان ملل متحد، جهان با عنوان «انجو» آشنایی چندانی نداشت. زمانی که سازمان ملل متحد ایجاد شد، جهان تازه‌ویرانی‌های جنگ جهانی دوم را پشت سر گذاشته بود؛ از این‌رو، برای ایجاد یک جهان صلح‌آمیز در آینده و جلوگیری از وقوع جنگ‌های جهانی دیگر، منشور این سازمان با خوش‌بینی فراوان تدوین شد.

در آن زمان، در نتیجه‌ی لابی برخی سازمان‌های غیردولتی وابسته به شماری از قدرت‌های بزرگ، در مواد ۷۰ و ۷۱ منشور سازمان ملل متحد گرایشی ایجاد شد که بر اساس آن، در برخی موضوعات تخصصی امکان تبادل اطلاعات با سازمان‌های غیردولتی فراهم گردید. از این طریق، تلاش شد به این سازمان‌ها نوعی مشروعیت در جایگاه نهادهای دارای شخصیت بین‌المللی اعطا شود.

پس از آن، در سطح جهانی شماری از انجوه‌های تخصصی ایجاد شدند که در حوزه‌های مشخصی مانند حقوق بشر، حقوق حیوانات، حفاظت از محیط زیست و صحت فعالیت می‌کردند و تا حدودی در این زمینه‌ها فعالیت‌های مثبتی نیز داشتند.

اما این دوره، سال‌های آغازین شکل‌گیری **نظام دوقطبی جهانی** بود؛ از یک‌سو ائتلاف کشورهای سوسیالیستی به رهبری اتحاد شوروی قرار داشت و از سوی دیگر، ایالات متحده‌ی امریکا و اروپای غربی تحت رهبری نظام لیبرال دموکراسی گردهم آمده بودند. از آن‌جا که هر دو قطب به سلاح‌های هسته‌ای مجهز بودند و رویارویی مستقیم نظامی به زیان هر دو طرف تمام می‌شد، میدان رقابت میان این دو قطب یا ابرقدرت، در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و نظامی، در بیشتر موارد همین کشورهای کمتر توسعه‌یافته بود.

سیاست شوروی بر این اساس بود که از نیروهای سوسیالیستی و طرفدار آزادی ملی حمایت کند و یا از طریق انقلاب‌های ملی آزادی‌بخش، دست امپریالیسم غرب را از منابع کشورهای کمتر توسعه‌یافته کوتاه سازد و در نهایت، کشورهای غربی را تا آن اندازه تضعیف کند که نتوانند حقوق مناسب و شایسته به کارگران خود بدهند؛ امری که به باور آنان می‌توانست زمینه را برای وقوع انقلاب‌ها در غرب مساعد سازد.

از سوی دیگر، نظام سرمایه‌داری به رهبری ایالات متحده، یا **بلوک غرب**، تلاش می‌کرد تا بر مستعمرات پیشین خود، حاکمیت مستقیم و یا دست‌کم نفوذ و هژمونی خود را حفظ کند. همچنان، بلوک غرب برای جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی، در کشورهای کمتر توسعه‌یافته دولت‌های ملی، عناصر ملی‌گرا، نیروهای چپ‌گرا و یا نظام‌های متحد شوروی را تضعیف می‌کرد

و در برخی موارد، از طريق «انقلاب‌های رنگه»، افراد وفادار به خود را به قدرت می‌رساند تا اهداف هژمونی لیبرال را در آن کشورها تطبیق کنند.

در این تقابل و کشمکش بر سر اعمال نفوذ، نظام سرمایه‌داری یا **بلوک غرب** در سال ۱۹۸۴ میلادی، نقطه‌ای ضعف نظریات و جنبش‌های ضد استعماری و آزادی‌خواه، دولت‌های متحد شوروی و دولت‌های ملی را شناسایی کرد و برای اصلاح این وضعیت طرحی ارائه نمود.

در این طرح، نقش سازمان‌های غیردولتی در تقویت اندیشه‌ی لیبرالیسم، ترویج و تطبیق ارزش‌ها و اهداف غربی، تضعیف دولت‌های ملی و دولت‌های متحد شوروی و در نهایت، برانگیختن و بسیج مردم، بسیار مهم دانسته شد.

با توجه به همین نکته، در آن زمان، سازمان‌های غیردولتی و بین‌المللی از مهم‌ترین ابزارهای گسترش نفوذ بلوک غرب به رهبری ایالات متحده‌ی امریکا به شمار می‌رفتند؛ از جمله سازمان امنیت و همکاری اروپا (Organization for Security and Co-operation in Europe - OSCE)، اداره‌ی توسعه‌ی بین‌المللی ایالات متحده‌ی امریکا (United States Agency for International Development - USAID)، بنیادهای جامعه‌ی باز جورج سوروس (Open Society Foundation - OSF)، مؤسسه‌ی هالندی هیفوس (Humanistisch Instituut voor Ontwikkelingssamenwerking - Hivos)، بنیاد فریدریش ایبرت آلمان (Friedrich-Ebert-Stiftung) و دهه‌ها سازمان دیگر ایجاد شدند که حوزه‌ی تمرکز جغرافیایی فعالیت‌شان آسیای مرکزی، آفریقا و امریکای لاتین بود.

در آخرین دهه‌ی قرن گذشته، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و بلوک کشورهای سوسیالیستی، نظام دوقطبی جهانی نیز فروپاشید و به یک نظام تک‌قطبی تبدیل شد که در رأس آن، ایالات متحده‌ی امریکا و متحدانش پایه‌های نظم جهانی لیبرال را بنا نهادند.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی و شکل‌گیری نظم جدید جهانی، نیاز به این سازمان‌ها بیش از پیش افزایش یافت و حتی این بار فعالیت‌های آنان در جمهوری‌های پیشین اتحاد شوروی که به تازگی مستقل شده بودند نیز چندین برابر گسترش یافت. در این دوره، شمار این سازمان‌ها

به چند صد هزار سازمان می‌رسید که بیشتر آن‌ها از سوی نهادهای توسعه‌ی بین‌المللی ایالات متحده‌ی آمریکا و در سطح گسترده‌تر، از سوی پیشگامان و حامیان نظم جهانی لیبرال تمویل می‌شدند.

آغاز و تداوم نظام جدید جهانی به رهبری ایالات متحده‌ی آمریکا، نقطه‌ی اوج این کشور و اندیشه‌ی لیبرالیسم دانسته شد؛ مرحله‌ی که در آن هیچ رقیب جهانی دیگری در برابر آن وجود نداشت. در همین دوره، جهان با موج و پدیده‌ی جدید و معاصر جهانی‌شدن (Globalization) روبه‌رو شد.

بر اساس دیدگاه یوشیهیرو فرانسیس فوکویاما (Yoshihiro Francis Fukuyama)، فروپاشی اتحاد شوروی و آنچه «بلوک شرق» خوانده می‌شد، به‌عنوان «پایان تاریخ» اعلام شد و این دیدگاه مطرح گردید که در جهان، لیبرال‌دموکراسی و جهانی‌شدن تنها ارزش‌ها و الگوهای مطلوب هستند؛ آن‌هم بر مبنای فرهنگ، جهان‌بینی و باورهای غربی که مدعی جهان‌شمول بودن آن‌ها بودند.

به بیان دیگر، بدون آن‌که به تفاوت‌های فرهنگی و جغرافیایی جوامع دیگر اهمیت داده شود، تلاش می‌شد ارزش‌های لیبرال و غربی به‌عنوان ارزش‌های جهان‌شمول معرفی شده و به‌گونه‌ی یکسان بر همه‌ی جوامع تطبیق گردند.

با وجود این، نمی‌توان سهم تمدنی غرب را در عرصه‌های علم و فرهنگ انکار کرد. به‌گونه‌ی مشخص، در عصر روشنگری، مفاهیمی مانند آزادی، عدالت، برابری و دموکراسی در غرب گسترش یافت. انقلاب‌های صنعتی و سیاسی نیز به وقوع پیوستند که بعدها به منبع الهام برای انسان‌های ترقی‌خواه در سراسر جهان تبدیل شدند.

اما این مفاهیم در جوامع غیرغربی باید به‌گونه‌ی غیر استعماری و با درنظرداشت آگاهی ملی، ارزش‌های فرهنگی و جغرافیایی و تفاوت‌های هر منطقه، توسط مردم بومی همان جامعه و بر اساس ظرفیت‌های ملی خود آن جامعه مطرح، پذیرفته و نهادینه شوند؛ نه این‌که از طریق سیاست‌ها و ابزارهای استعماری، مانند انجوها، با مداخله یا حتی حمله‌ی مستقیم به کشورهای

کمتر توسعه یافته تحمیل شوند و سپس این بهانه مطرح گردد که گویا ما برای «متمدن کردن» این مردم به آن جا رفته بودیم.

در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی و شرکت‌های بین‌المللی در نظام جهانی به‌عنوان بازیگران معاصر اجندای استعماری ظهور کردند و به‌گونه‌ای روزافزون، سیستماتیک و نهادی تقویت شدند.

در این چارچوب، قدرت‌های بزرگ شمار بی‌شماری از شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های غیردولتی چندملیتی را ایجاد کردند. شرکت‌های چندملیتی تلاش می‌کردند از نظر اقتصادی، در نظام‌ها و سیاست‌های اقتصادی کشورهای کمتر توسعه یافته تغییر ایجاد کنند و به نام «اصلاحات»، ثروت و دارایی‌های این کشورها را غارت و چپاول کنند.

برای آن‌که مقاومت مردم بومی در برابر این غارت و چپاول کاهش یابد، نخست باید نهادهای دولتی، سیاسی و خدماتی در این جوامع بی‌اعتبار ساخته می‌شدند. سپس، برای جلوگیری از شکل‌گیری مخالفت‌های فکری و سازمان‌یافته، تمرکز بر **فردگرایی و شخصیت‌سازی** قرار می‌گرفت. این همان کاری است که سازمان‌های غیردولتی در زمان کنونی انجام می‌دهند.

معمولاً حاصل کارکرد تمامی این سازمان‌ها و مؤسسات غیردولتی چنین است که کشورهای دیگر را از نظر مالی وابسته به این سازمان‌ها نگه دارند، از طریق اعطای وام‌های بلندمدت، آنان را محتاج خود سازند، سطح اعتماد مردم به نهادهای ارائه‌کننده‌ی خدمات عمومی دولت را کاهش دهند، به مهندسی اجتماعی - فرهنگی دست بزنند، از طریق افراد بانفوذ و وفادار به خود در جامعه، کنترل نهادهای دولتی را به دست گیرند و در نهایت، احساس حقارت ملی را تقویت کرده و زمینه‌ی وابستگی این جوامع به تمدن و قدرت غربی را فراهم سازند.

نقش سازمان‌های غیردولتی در سال‌های جهاد و مهاجرت علیه شوروی

نخستین سازمان‌های غیردولتی که می‌توانستند به‌صورت مستقیم از نهادهای مالی بین‌المللی و کشورهای مختلف پول دریافت و سپس آن را مطابق خواست و تشخیص خود مصرف کنند، در

سال‌های جهاد علیه شوروی در شهرهای پشاور، کویته، اسلام‌آباد و تهران ایجاد شدند. در سال‌های جهاد، به نام حمایت از جهاد و مهاجران، تقریباً هر سازمان بین‌المللی مطرح، یک شعبه در پشاور افتتاح کرد. بیشتر این سازمان‌ها وابسته به کشورهای غربی و عربی بودند و تحت عنوان کمک‌های بشردوستانه، در زمینه‌های توزیع مواد غذایی، صحت و آموزش برای مهاجران و جنگجویان گروه‌های جهادی فعالیت می‌کردند.

در آن زمان، کشورهای غربی نیاز داشتند تا در میان مهاجران افغان، اندیشه‌های ملی و ترقی‌خواهانه را از بین ببرند تا افغان‌ها نتوانند به چیزی جز جنگ فکر کنند. زیرا هدف اصلی بلوک غرب، شکست شوروی در افغانستان و گرفتن انتقام شکست ایالات متحده‌ی آمریکا در ویتنام بود.

به کشورهای عربی خلیج، که در بلوک غرب قرار داشتند، از جمله پاکستان، وظیفه‌ی ایجاد و حمایت از گروه‌های مذهبی و تنظیم‌های جهادی سپرده شد. این کشورها با استفاده از کمک‌های فراوان خود، در امتداد خط دیورند و در کمپ‌های مهاجران افغان، هزاران مدرسه‌ی دینی و مکتب جهادی ایجاد کردند تا روحیه‌ی جنگی و جهادی را در میان افغان‌ها تقویت کرده و آتش افراط‌گرایی را در دل‌های آنان زنده نگه دارند.

از سوی دیگر، برای آن دسته از افغانانی که نمی‌خواستند فرزندان‌شان را به مدارس دینی بفرستند و می‌خواستند برای آنان آموزش عصری فراهم کنند، در آن زمان اداره‌ی توسعه‌ی بین‌المللی ایالات متحده‌ی آمریکا (USAID) به **پوهنتون نبراسکا** مأموریت داد تا برای مهاجران افغان نصاب آموزشی عصری تهیه کند.

در این نصاب، حتی در کتاب‌های ریاضی نیز ادبیات جهادی و جنگی گنجانیده شده بود؛ برای مثال: «اگر از میان ده تانک، چهار تانک به آتش کشیده شود، چند تانک باقی می‌ماند؟» و مواردی از این دست.

در برابر این پروژه‌ی گسترده برای افراطی‌سازی افغان‌ها و بی‌خبر نگه‌داشتن آنان از ارزش‌های ملی و تاریخ‌شان، بزرگ‌ترین خطر، حضور افغان‌های باسواد، تحصیل کرده و متخصص در میان

مهاجران بود؛ افرادی که در نظام‌های پیشین افغانستان با روحیه‌ی ملی تربیت شده بودند، اما به دلیل هراس از حکومت حاکم در کابل، مجبور به مهاجرت شده بودند. آنان همواره از چنین برنامه‌هایی، از جمله نصاب آموزشی تهیه‌شده توسط پوهنتون نبراسکا، انتقاد می‌کردند.

در نهایت، قدرت‌های بین‌المللی حامی جهاد در این زمینه از همین سازمان‌های غیردولتی استفاده کردند تا افغان‌های دارای اندیشه‌ی ملی را مدیریت کنند. آنان در جریان جهاد و مهاجرت، برای رهایی از افغان‌های ملی‌گرا و از میان برداشتن این مانع در برابر فعالیت‌های خود، شماری از استراتیژی‌ها را به اجرا گذاشتند.

نخست، از کشورهای غربی خواستند تا متخصصان و افغان‌های شهری را از شهرهای پشاور و کوئته دور ساخته و آنان را به کشورهای غربی منتقل کنند. در سال‌های ۱۹۷۹ به بعد، برای شمار زیادی از این افغان‌های ملی‌گرا و تحصیل‌کرده از کوئته و پشاور، زمینه‌ی انتقال به اروپا، امریکا و استرالیا فراهم شد و جامعه‌ی مهاجران افغان از هزاران فرد باسواد و نخبه خالی گردید.

دوم، برای آنانی که نمی‌خواستند به کشورهای غربی بروند، در سازمان‌های غیردولتی با معاش‌های بلند زمینه‌ی کار فراهم کردند و به این ترتیب، مانع انسجام سیاسی و شکل‌گیری حرکت‌های ملی آنان شدند و میدان را تقریباً تنها برای گروه‌های جهادی باقی گذاشتند.

سناریوی مشابهی در اگست ۲۰۲۱، زمانی که کابل به طالبان واگذار شد، نیز تکرار گردید. در جریان بیست سال، شمار زیادی از متخصصان و نیروهای آموزش‌دیده‌ی افغان از کشور خارج شدند و یا زمینه‌ی خروج آنان فراهم گردید تا برای حاکمیت استبدادی طالبان دردسر و چالش ایجاد نکنند.

علاوه بر این، برای آن که صداهای مخالف سیاست‌های غرب و پاکستان، به‌ویژه صداهایی که در میان مهاجران افغان علیه بی‌عدالتی‌های جاری در قبال افغانستان و افراطی شدن جامعه‌ی مهاجران بلند می‌شد، خاموش شود، آنان بلافاصله سلسله‌ی ترور روشنفکران افغان را آغاز کردند. در پشاور، ده‌ها شخصیت مهم ملی ترور شدند.

در چنین شرایطی، افغان‌های ملی‌گرا عملاً جز سه یا چهار گزینه، انتخاب دیگری نداشتند:

یا به غرب فرار می‌کردند، یا در بدل سکوت مطلق با سازمان‌های غیردولتی کار می‌کردند، یا تن به ترور می‌دادند و یا دوباره به افغانستان بازمی‌گشتند.

در همین دوره، ده‌ها سازمان غیردولتی افغان، که با حمایت و در پی فعالیت مؤسسات بین‌المللی در پاکستان شکل گرفته بودند، ایجاد شدند و رهبران این نهادها در مناطق لوکسی مانند حیات‌آباد خانه‌های مجلل داشتند. فرزندان‌شان در مکاتب مربوط به نخبگان پاکستان تحصیل می‌کردند و سپس برای آنان بورسیه‌های تحصیلی در امریکا و لندن می‌گرفتند.

آنان برای اشتراک در کنفرانس‌های بین‌المللی با پروازهای (Business Class) سفر می‌کردند، در هتل‌های پنج‌ستاره اقامت می‌گزیدند و سپس در کنفرانس‌ها گزارش‌ها و گفتمان‌هایی درباره‌ی وضعیت مهاجران افغان ارائه می‌کردند تا از آن‌جا با مبالغ بیشتری پول به همراه بیاورند. در همین دوره، همزمان با چهره‌های جهادی و مذهبی، مدیران و رهبران انجوها نیز به‌عنوان یک قشر مدنی - اجتماعی دیگر در جامعه‌ی مهاجران افغان ظهور کردند.

همزمان با این پروسه، نهادها و مؤسسات مذهبی نیز از سوی کشورهای عربی تمویل می‌شدند و به ترویج افکار سلفی و اخوانی می‌پرداختند. رهبران این مؤسسات مذهبی در کمپ‌های مهاجران، اقلامی را که از کشورهای عربی آورده می‌شد، مانند **گوسفندان ذبح‌شده**، **خرما و پول نقد زکات**، توزیع می‌کردند. بر همین اساس، این گروه نیز به ثروت قابل توجهی دست یافت، در دبی و کشورهای عربی به راه‌اندازی کسب‌وکار و تجارت پرداخت و همچنان در عرصه‌ی سیاست نیز دخیل باقی ماند.

بر این اساس، در سال‌های جهاد علیه شوروی و مهاجرت، تمامی این دسته‌ها و گروه‌ها از طریق سازمان‌های غیردولتی شکل گرفتند. به‌خصوص رهبران غرب‌گرا و عرب‌گرا، یا به تعبیر دیگر **لیبرال‌ها و اسلام‌گراها**، از سرمایه، پول و امکانات فراوان برخوردار شدند و در کنار آن، در میان مردم نیز نفوذ پیدا کردند و توانستند روابط خارجی گسترده و نیرومندی ایجاد کنند.

نقش چهره‌های این دسته را می‌توان به‌گونه‌ی محسوس‌تری پس از سال ۲۰۰۱ مشاهده کرد؛ زمانی که در پی حمله‌ی ایالات متحده‌ی امریکا به افغانستان، نظام جدیدی در این کشور

شکل گرفت. آنان با عنوان‌هایی مانند **تکنوکرات و تحصیل کرده**، که در واقع از کارمندان ارشد لیبرال سازمان‌های غیردولتی و نیز اسلام‌گراها بودند، به‌عنوان مشاوران و وزیران مهم منصوب شدند و در نهایت، در جریان حضور بیست‌ساله‌ی امریکا، از میان آنان چهره‌های سیاسی و مردمی ساخته شد.

از همین رو می‌توان گفت که یکی از وظایف مهم سازمان‌های غیردولتی، چهره‌سازی یا پرورش و مطرح کردن چهره‌های سیاسی جدید است؛ چهره‌هایی که در نهایت، بیش از آن‌که به وطن خود وفادار باشند، به منافع و ارزش‌های لیبرال و غربی وفادار می‌شوند. داستان ائتلاف و همکاری موازی میان مجاهدین و لیبرال‌ها از همین‌جا آغاز شد و سرانجام در جریان جمهوری بیست‌ساله‌ی گذشته به اوج خود رسید.

نقش سازمان‌های غیردولتی در نظام جمهوری اسلامی گذشته

در جریان ۲۰ سال نظام جمهوری اسلامی، هزاران سازمان‌های غیردولتی، پیمانکاران مستقل و همچنان شماری از کارکنان افغان‌تبار وابسته به ایالات متحده‌ی امریکا و کشورهای عضو ناتو که تحت رهبری ایالات متحده فعالیت می‌کردند، و نیز برخی کشورهای دیگر حامی این ائتلاف نظامی، به افغانستان آورده شدند.

در سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۲، تمامی انجوه‌های که در پشاور و اسلام‌آباد مستقر بودند، دفاتر خود را به کابل انتقال دادند. از آغاز جمهوریت، از کنفرانس بن و شروع اداره‌ی موقت گرفته تا لویه جرگه و حتی نخستین انتخابات ریاست‌جمهوری، بخش عملیاتی، لوژستیک و خدماتی دستگاه دولتی، از طریق قراردادهای چندلایه، مستقیماً توسط همین سازمان‌های غیردولتی انجام می‌شد.

سیستم پروپوزل‌نویسی و بیوروکراسی انجوها از سوی این سازمان‌ها مقدم بر بیوروکراسی دولتی تلقی می‌شد و تقریباً هیچ بخشی از امور بدون این فرهنگ پروژه‌محور انجوها به شیوه‌ی دیگری مدیریت نمی‌شد. در نتیجه، بخش تخنیکي - عملیاتی روند موسوم به دولت‌سازی در کشور به دست تکنوکرات‌های انجومحور سپرده شد، در حالی که رهبری سیاسی دوباره به

مجاheadین پیشین رسید.

در این دوره، در چارچوب همین اکوسیستم انجوها، هزاران سازمان غیردولتی با صدها هزار پروژه در بخش‌ها و حوزه‌های مختلف کشور فعالیت می‌کردند. بررسی همه‌ی این سازمان‌ها و پروژه‌ها و نوشتن درباره‌ی آن‌ها کار دشواری است؛ از این رو، در این جا تنها بر ماهیت عملکرد، فعالیت‌ها و تأثیر این انجوها در بخش‌ها و سکتورهای مختلف تمرکز می‌کنیم.

نخست، گماشتن چهره‌های انجویی دهه‌های هشتاد و نود میلادی در سمت‌های دولتی تحت عنوان تکنوکراسی

دسته‌ی دیگری از چهره‌های انجویی و تکنوکرات‌های لیبرال، کسانی بودند که در دهه‌های هشتاد و نود میلادی، از طریق پروژه‌ها در پشاور و کشورهای غربی مطرح و ثروتمند شده بودند. به این دسته از افراد، از طریق کنفرانس بن و پروسه‌ی سیاسی پس از آن، در حکومت افغانستان کرسی‌های داده شد.

این افراد در جریان بیست سال جمهوریت، به‌عنوان سفیر، رئیس، مشاور، والی و وزیر مطرح بودند و در این سمت‌ها حضور داشتند. هیچ‌یک از آنان از طریق یک روند سیاسی-مردمی مطرح نشده بودند؛ به عبارت دیگر، آنان عضو هیچ سازمان سیاسی نبودند، اما به‌آسانی توانستند برای بیست سال در قدرت و در سمت‌های مختلف باقی بمانند.

آنان در طول این مدت، حتی برای یک لحظه نیز به‌گونه‌ی پیوسته و جدی برای ایجاد یک دولت ملی تلاش نکردند و به‌صورت عمدی یا غیرعمدی، نه‌تنها در برابر روندهای سیاسی ملی قرار داشتند، بلکه برعکس، در میان اختلافات موجود میان همین جنگ‌سالاران، نقش میانجی را ایفا می‌کردند و تسهیلات تخنیکی این روند را نیز فراهم می‌ساختند.

این سیاستمداران انجویی که هم سمت‌های دولتی را در اختیار گرفته بودند و هم در خارج از ساختار دولت قراردادهای چندین میلیون‌دلاری به دست می‌آوردند، بخش زیادی از وقت خود را به‌جای حضور در دفاتر ادارات دولتی و انجام وظایف حکومتی، در دفاتر و فعالیت‌های شخصی انجویی خود سپری می‌کردند.

در این مورد، حتی در شبکه‌های اجتماعی نیز بارها شکایت‌های مطرح می‌شد؛ اما داشتن دفاتر شخصی در خارج از ساختمان‌های دولتی، به نوعی به یک رقابت تشریفاتی میان آنان تبدیل شده بود که تا پایان نیز ادامه داشت.

آنان نه تنها از امکانات و امتیازات دولتی سوءاستفاده می‌کردند و در فساد دخیل بودند، بلکه از طریق مؤسسات شخصی خود نیز میلیون‌ها دالر هزینه می‌کردند و در جامعه‌ی مدنی و جامعه‌ی باز، شبکه‌های گسترده‌ی از نفوذ و شخصیت‌سازی در اختیار داشتند. به این ترتیب، این افراد در مدت کوتاهی به چهره‌های بانفوذ و تأثیرگذار تبدیل شدند.

همچنان، شماری از رهبران دیگر انجوها در خارج از حکومت، از سوی نیروها و کشورهای خارجی پروژه‌های دریافت می‌کردند که بر اساس آن، کمک‌ها و برخی خدمات را به مناطق دورافتاده می‌رساندند. این پروسه، به جای دستگاه دولتی مسئول تطبیق سیاست‌های عمومی و ارائه‌ی خدمات در ولایت‌ها و ولسوالی‌ها، زمینه را برای افراد و رهبران انجوها فراهم کرد تا با مردم ارتباط برقرار کنند و از این طریق، در جوامع محلی مطرح شده و به عنوان افراد بانفوذ شناخته شوند.

برای آن که این چهره‌های تازه‌وارد در جامعه بیشتر مطرح شوند، آنان در کنار رساندن کمک‌های خارجی به مردم، با استفاده از آنچه «آزادی بیان» می‌نامیدند، در برابر مردم همان مناطق از سیاست‌های حکومت مرکزی نیز انتقاد می‌کردند. از همین طریق، این افراد هم ثروتمند شدند و هم در مدت کوتاهی به عنوان چهره‌های سیاسی مطرح گردیدند.

این شخصیت‌های انجویی که به تازگی مطرح شده بودند، پس از آن به آسانی توانستند به نهادهای انتخابی و سیاسی، مانند شوراهای ولایتی، ولسی جرگه و ادارات دولتی، راه پیدا کنند. این تاکتیک فعالیت‌های انجوها نه تنها ساختارهای محلی - قومی را به گونه‌ی غیرضروری مشغول، تضعیف و فاسد کرد، بلکه ضرورت ایجاد سازمان‌های سیاسی و مردمی را نیز از همان ابتدا از میان برد.

دوم، روابط عمومی و رسانه‌های جمعی

در دسمبر ۲۰۰۱، بوش اعلام کرد که ایالات متحده‌ی امریکا و متحدانش جنگ را در افغانستان آغاز خواهند کرد. همزمان با اعلام این جنگ، نخستین انجوها نیز به‌صورت فوری ایجاد شده و پروژه‌هایی به آنان واگذار گردید. اهداف اولیه‌ی این سازمان‌ها، مبارزه‌ی تبلیغاتی با افراط‌گرایی و تروریسم در مرکز و ولایت‌های افغانستان و همچنین توجیه اقدامات و عملکرد نیروهای امریکایی و ناتو در افغانستان بود.

در این میان، یکی از بزرگ‌ترین پروژه‌ها تحت عنوان مبارزه با افراط‌گرایی خشونت‌آمیز (Countering Violent Extremism – CVE) بود، که به‌صورت مشترک از سوی وزارت امور خارجه‌ی ایالات متحده‌ی امریکا و نهادهای استخباراتی این کشور تمويل می‌شد. این برنامه و برنامه‌های مشابه توانستند در مرکز و ولایت‌های افغانستان، ده‌ها رادیو و تلویزیون و صداها روزنامه و وبسایت آنلاین را ایجاد، تمويل و فعال نگه دارند.

این شبکه‌ی رسانه‌ای در ۳۴ ولایت کشور، بستر تبلیغاتی گسترده را برای توجیه ضرورت حضور و مأموریت نیروهای امریکایی و کشورهای عضو ناتو و نیز تیم‌های بازسازی ولایتی آنان (PRT) فراهم می‌کرد؛ از جمله برای توجیه عملیات‌های شبانه و حملات هوایی آنان در جریان جنگ علیه تروریسم.

علاوه بر این، این رسانه‌ها شبانه‌روز برای ترویج روایت‌های درباره‌ی موضوعات مختلف فعالیت می‌کردند که، به ادعای متن، قشر تحصیل‌کرده و ملی‌گرای جامعه‌ی افغانستان را درگیر موضوعات کم‌اهمیت و غیرضروری نگه می‌داشت و مانع شکل‌گیری ابتکارهای فکری بومی و ملی آنان می‌شد و یا آن را کنترل و مهندسی می‌کرد.

در این زمینه، بنیاد ملی برای دموکراسی (National Endowment for Democracy – NED) و اداره‌ی توسعه‌ی بین‌المللی ایالات متحده‌ی امریکا (USAID) نیز شمار زیادی از پروژه‌ها را تمويل و رهبری کردند.

یکی دیگر از اهداف اساسی شبکه‌های روابط عمومی و رسانه‌ای که با کمک سازمان‌های

غیردولتي ایجاد شده بودند، همزمان شخصیت‌سازی یا چهره‌پردازی برای همین مجاهدین و تکنوکرات‌ها/نخبگان انجومحور بود.

از آن‌جا که اداره‌ی جدید در کابل از همان مجاهدین و جنگ‌سالارانی تشکیل شده بود که در دهه‌ی ۱۹۹۰ هر یک از آنان هزاران نفر از طرف مقابل را کشته بودند، بخش قابل توجهی از وقت آنان، به‌جای ایجاد و تقویت نهادهای حکومتی، صرف تقسیم کرسی‌ها و امکانات و تبلیغات برای شخصیت‌سازی می‌شد.

از این‌رو، این رسانه‌ها که به‌گونه‌ای مستقیم یا غیرمستقیم از سوی این جنگ‌سالاران و یا ساختارهای مشترک انجوبی - جهادی حمایت می‌شدند، به سنگرهایی برای باج‌گیری در درون دولت و توطئه‌چینی میان مقام‌های دولتی تبدیل شدند و با اعمال فشار، نقش قابل توجهی در مهندسی تصمیم‌های دولت داشتند.

سوم، حمایت از زورمندان محلی کوچک و بزرگ از طریق واگذاری قرادادهای لوژستیک

در شماری از مناطق بزرگ، تأثیرگذار و استراتژیک کشور، مانند جنوب‌غرب و ولایت‌های شمالی، زورمندان نوعی امپراتوری‌ها و شبکه‌های محلی آنارشیک ایجاد کرده بودند. در این ولایت‌ها، حکومت‌های محلی، والیان و حتی نهادهای امنیتی - دفاعی عملاً از سوی این شبکه‌های محلی تهدید می‌شدند و یا فعالیت‌های خود را تحت نفوذ آنان تنظیم می‌کردند.

آنان به نام شرکت‌های امنیتی، نیروهای مسلح غیردولتی در اختیار داشتند، در قاچاق مواد مخدر دخیل بودند و در مدیریت اقتصاد جرمی، در همکاری با گروه‌های جهادی پیشین، نقش محوری داشتند. آنان جامعه‌ی مدنی را به استخدام خود درمی‌آوردند و برای تبلیغات و اعمال فشار، رسانه‌های عمومی را یا ایجاد می‌کردند و یا تمویل می‌نمودند.

این افراد همچنین شبکه‌های جرمی داشتند و با استفاده از روابط سیاسی و اقتصادی خود با گروه‌های جهادی پیشین، ادارات و سمت‌های محلی را در اختیار می‌گرفتند و افراد وابسته به خود را در این سمت‌ها می‌گماشتند. آنان چنان نیرومند شده بودند که هر یک می‌توانست حکومت

مرکزی را به چالش بکشد.

پشتوانه‌ی مالی و حمایت خارجی این طبقه از سال ۲۰۰۱ تا روز سقوط، عمدتاً قراردادهای لوژستیکی PRT، آیساف (ISAF) و سفارت‌های مختلف کشورهای خارجی بود. به آنان مستقیماً و بدون طی مراحل تدارکاتی، قراردادهای واگذار می‌شد که ارزش اقلام آن گاهی تا صد برابر قیمت بازار محاسبه می‌گردید.

زورمندان بزرگ سپس این قراردادهای را بارها و با مبالغ پایین‌تر به شرکت‌های محلی دیگر واگذار می‌کردند. در نتیجه، ساختار شبکه‌ای امپراتوری‌های اقتصادی زورمندان بزرگ و کوچک بیش از پیش گسترش می‌یافت و آنان به گونه‌ی چشمگیر و تصاعدی ثروتمندتر می‌شدند.

این طبقه از مردم، از لحاظ نقش و کارکرد، نمونه‌ی جدیدی از نخبگانی بود که در پی ورود انگلیس‌ها در سال ۱۸۴۱ شکل گرفتند. چنان‌که در بخش پیشینه‌ی تاریخی نیز اشاره شد، انگلیس‌ها در جریان نخستین اشغال، در بالاحصار کابل مستقر شدند؛ سپس به شماری از زورمندان شهری و مناطق نزدیک، قراردادهای لوژستیکی واگذار کردند. این افراد در طول چند نسل، به ابزارهای استخباراتی برای اعمال نفوذ سیاسی انگلیس‌ها در جامعه‌ی افغانستان تبدیل شدند.

دقیقاً مشابه همین نمونه‌ی تاریخی، زورمندان محلی دوران جمهوریت نیز در سال‌های پایانی، با استفاده از قدرت و امکانات مالی ناشی از دالر، وارد ولسی جرگه شدند. جالب این‌که پس از سقوط جمهوری نیز همچنان در محیط سیاسی و اقتصادی کشور مطرح و فعال باقی مانده‌اند.

چهارم، واگذاری پروژه‌ها به گروه‌ها و سازمان‌های مذهبی افراطی غیر مسلح

گروه چهارم، سازمان‌های مذهبی نیمه‌انجویی بودند. این سازمان‌های نیمه‌انجویی وابسته به سازمان‌ها و گروه‌های مذهبی‌ای بودند که نیروهای مسلح نداشتند؛ اما در برابر مهم‌ترین هویت ملی و بومی افغانستان، افغان‌گرایی (افغان‌شنلیزم) و تاریخ سیاسی کشور، زبان و ادبیات تکفیر و انتقاد تولید می‌کردند.

به این گروه‌ها، تحت عنوان مؤسسات خیریه، پروژه‌هایی واگذار می‌شد تا از لحاظ اقتصادی

تقويت شونډ؛ اما هدف اساسي اين بود که آنان مانع شکل گيري روندهای سياسي پيشرفت گرا و مترقي در افغانستان شونډ. همچنين، هدف اين بود که حرکت های ملي گرا و بومي را در همان مراحل ابتدايي سرکوب کرده و آن ها را به عنوان مانعي در برابر هويت سنتي و ديني افغانستان معرفي کنند.

اين همان گروه های بودند که در ادبيات دوران جمهوريت، از آنان به عنوان اسلام گريان معتدل و قابل تعامل ياد می شد.

افراد اين گروه های مذهبي و افراطي همواره با فرماندهان ناتو و رؤسای ادارات ملکی آنان در ارتباط بودند. آنان نمونه های برجسته ای از دوگانگی سياسي و انحراف اخلاقي بودند؛ به گونه ای که تا پايان، هم از حکومت امتيازات دريافت می کردند، هم در نقش مخالف و بهويژه منتقد مذهبي حکومت ظاهر می شدند و همزمان در تمامی روندها حضور و مشارکت داشتند.

پنجم، مداخله ای انجوها در قالب نهادهای موازی حکومتی تحت عنوان جامعه ای باز و مدنی

با گسترش موج جديد دموکراسی ليبرال، مفاهيم «جامعه ای باز» و «جامعه ای مدنی» نیز با سرعت زیادی گسترش يافت. در اين زمينه، نقش افراد تحصیل کرده و جوانانی که زبان های خارجی آموخته بودند و می دانستند چگونه در فرهنگ انجوها فعاليت کنند، قابل توجه بود.

به اين طبقه، ده ها ميليون دالر در قالب پروژه های مربوط به زنان و حقوق بشر، ايجاد نهادها و سازمان های نظارت بر قانون، ارتقای مهارتها و توانمندسازی زنان، حکومتداری مؤثر، آزادی بيان، حقوق کودکان، برابری جنسیتی يا پروژه های «جنډر» و سرانجام، در سال های پايانی جمهوريت، تحت عنوان آگاهی دهی عمومی درباره ی صلح، اختصاص داده شد.

اين طبقه از مردم، از محل برگزاری کنفرانس های بين المللی درباره ی حقوق بشر و فقر، مانند واشنگتن، بنکاک، توکیو، بروکسل، روم و ديگر شهرها، بيشتر از روستاهای گلی کشور خود آشنا بوده و هستند و بخش عمده ی وقت شان را در همان جاسپری می کنند. آنان بيشتر علاقه مند بودند برای به دست آوردن منابع مالی به ارزهای خارجی برای «متخصصان»، طرح های جديد بنويسند؛

نه این که سری به مکاتب روستایی، مراکز صحتی و مناطق آسیب‌دیده از حوادث طبیعی بزنند. علاوه بر این، در بسیاری از موارد، شعارهای سازمان‌های «غیردولتی» به نوعی توطئه برای حمله به برنامه‌ها و نهادهای عمومی دولتی بود که خدمات اجتماعی ارائه می‌کردند. به این معنا که سازمان‌های که برای اجرای همین پروژه‌های انجویی ایجاد شده بودند، نوعی ساختارهای موازی با حکومت را شکل می‌دادند؛ ساختارهای که نه تنها مؤثریت لازم را نداشتند، بلکه روند تضعیف و اصلاح دولت را نیز متوقف کرده بودند.

این افراد بعدها نه تنها به چهره‌های مطرح تبدیل شدند، بلکه حکومت مرکزی نیز از طریق آنان در وضعیت تضعیف‌شده نگه داشته شد.

از این رو، مفهوم «جامعه‌ی باز و مدنی» که از دید تحلیلی فاقد فایده و گمراه‌کننده است، در عین حال همکاری انجوها با منافع استعماری تأمین‌کنندگان منابع مالی آنان را نیز آسان می‌سازد. این مفهوم زمینه را برای سازمان‌های غیردولتی فراهم می‌کند تا طرح‌ها و حامیان خود را با روابط تابعانه در برابر منافع سرمایه‌گذاران بزرگ و نیروهای استعماری پیوند دهند که اقتصادهای نئولیبرال را رهبری می‌کنند.

در این بخش، یکی دیگر از نقش‌های زیان‌بار فعالان انجوا این بود که در روند تقنین و قانون‌گذاری افغانستان مداخله را آغاز کردند. از طریق قانون اساسی افغانستان، قانون انتخابات و شماری از قوانین فرعی دیگر، زمینه‌ی گسترده‌ی برای دخالت، مشارکت و اعمال نفوذ سازمان‌های غیردولتی فراهم شد.

تا آخرین روز جمهوریت، قانون تنظیم سازمان‌های غیردولتی به دلیل مداخلات خارجی نتوانست از سوی ولسی جرگه به تصویب برسد. پیش‌نویس این قانون چندین بار تغییر داده شد و در نهایت نیز همچنان در حد پیش‌نویس باقی ماند.

در کنار مداخلات خارجی، دلیل دیگری نیز وجود داشت؛ این که از هر دو نماینده‌ی ولسی جرگه، دست‌کم یکی از آنان خود دارای یک سازمان غیردولتی بود یا از یک انجوی دیگر امتیاز دریافت می‌کرد.

همچنين، قانون انتخابات و قانون احزاب به ځانګړې تنظيم شده بود که به ځای ايجاد و رشد احزاب و جريان ځای فکري مردمی، از افراد مستقل و شخصيت ځای انجوبي حمايت می ګرد. از وزير و والی ګرفته تا اعضای پارلمان، همگی عمدتاً به عنوان افراد مستقل وارد عرصه ځای سياسي شده بودند و هيچ اپوزيسيون سياسي، فکري و ملي سازمان يافته ځای وجود نداشت.

قانون انتخابات نتوانست بستر لازم را برای ايجاد احزاب ملي فراهم ګند. به طور خلاصه، جمهوريت گذشته بر اساس متن قانون اساسی، از نظر شکلي خود را جمهوري و دموکراتيک معرفي می ګرد و دموکراسی در آن از طريق برګزاري انتخابات تبلور می يافت؛ اما ما در جهان، شکل معاصر دموکراسی ځای مشابه آنچه در جمهوري افغانستان وجود داشت، نداريم. زيرا بدون احزاب ملي و سياسي، دموکراسی اساساً امکان پذير نيس.

در نظام ځای دموکراتيک، احزاب از بازيگران مهم رونده ځای سياسي هستند. احزاب از طريق ارايه ځای ديده ځای متفاوت و برنامه ځای سياسي، ګزينه ځای بدیل را به جامعه عرضه می ګند و جهت ګيري و اراده ځای سياسي اقشار مختلف جامعه را بازتاب می دهند.

از اين رو، در سراسر دوره ځای جمهوريت، از تعيينات دولتي ګرفته تا نهاده ځای انتخاباتی و رونده ځای تشکيلاتی و سياسي، علاوه بر انجوه ځای داخلي، روند ايجاد «کميته ځای ګزينش» فرعي برای نمايندگان سازمان ځای غيردولتي خارجي نيز ادامه داشت و آنان در اين کميته ها عضويت داشتند. در نتيجه، زمينه برای مداخله ځای آنان در انتخاب افراد برای سمت ځای مهم دولتي و کميسیون ها و نيز در رونده ځای سياسي دولت فراهم می شد.

به عنوان نمونه، می توان به روند کنفرانس بن، کميسیون نظارت بر قانون اساسی، کميسیون مستقل انتخابات، کميسیون حقوق بشر و شمار زيادی از نهاده ځای ديگر و سرانجام مذاکرات دوحه ميان طالبان و ايالات متحده اشاره ګرد که، برخلاف قانون اساسی، مواردی از دخالت و مشارکت همين سازمان ځای غيردولتي و فرهنگ انجوبي در آن ها مشاهده می شد.

به همين ترتيب، در سال ځای نخست جمهوريت، تشکيلاتی تحت عنوان «بوردي تعيينات مقامات عالی رتبه» وجود داشت که رياست آن را يکی از کميشنان کميسیون حقوق بشر بر

عهده داشت و در کنار نمایندگان ادارات دولتی، نمایندگان برخی انجوها نیز اعضای آن بودند. ظاهراً وظیفه‌ی بورد این بود که پیشینه‌ی حقوق بشری افرادی را که قرار بود در سمت‌های عالی دولتی گماشته شوند، ارزیابی کند؛ اما این اصل تا پایان در مورد هیچ کس به گونه‌ی جدی تطبیق نشد؛ زیرا تا آخرین لحظه سقوط، افرادی که متهم به ارتکاب جنایات جنگی و جرایم بزرگ بودند، همچنان با تمام قدرت در این سمت‌ها حضور داشتند.

در سال‌های پایانی جمهوریت، پیشگامان انجوبی «جامعه‌ی باز و مدنی» با جنگ‌سالاران و مدیران رسانه‌های جمعی هم‌دست شدند و از نقش پیشین خود که شامل طرح شعارهای دربار‌ی حقوق بشر، حقوق زنان و تحقق دموکراسی بود، فاصله گرفتند و در خدمت پروژه‌های تبلیغاتی صلح و طالبان اصلاح‌شده قرار گرفتند.

به همین ترتیب، جنگ‌سالاران و رسانه‌های مطرحی که در جنگ علیه تروریزم نقش فعال داشتند و پیش از آن برای طالبان از شدیدترین تعابیر، مانند «تروریست»، استفاده می‌کردند، به تدریج از ادبیات مرتبط با صلح و تعریف طالبان به عنوان «مخالف سیاسی» استفاده کردند.

این مأموریت برای تغییر چهره و نقش فعالان مدنی از سال ۲۰۱۳، زمانی که روابط میان طالبان و ایالات متحده آشکار شد، آغاز گردید؛ آنان به تدریج به فعالان صلح و بلندگوهای این روند تبدیل شدند و در سال‌های پایانی جمهوریت، ارگ ریاست‌جمهوری را دشمن صلح معرفی می‌کردند.

د: نقشه‌ی جدید انجوها و پروژه‌های انجوبی پس از سقوط جمهوری

اسلامی

پس از سقوط جمهوریت گذشته و روی کار آمدن طالبان، سازمان‌های غیردولتی یا انجوها‌ی که در افغانستان از سوی غرب تمویل می‌شوند، را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد.

نخست، انجوهای که از دل حاکمیت طالبان سر برآورده‌اند:

ایالات متحده‌ی امریکا در سال ۲۰۱۳ میلادی، در قطر مقر بزرگی را تحت عنوان «دفتر سیاسی طالبان» برای این گروه ایجاد کرد. در ابتدا، به صورت مستقیم امتیازات قابل توجه،

معاش‌ها، هزینه‌های عملیاتی و ویلاها و خانه‌های مدرن را در اختیار آنان قرار داد. سپس، زمانی که مشخص شد این کمک‌ها برای تأمین اهداف مورد نظر کافی نیست، برای ثروتمندتر ساختن آنان، از همان روشی استفاده شد که پیش‌تر در مورد جنگ‌سالاران تنظیمی به کار گرفته شده بود.

در همین راستا، دولت قطر برای شماری از رهبران طالبان مقیم قطر، قراردادهای بزرگ ساختمانی مربوط به تأسیسات و ورزشگاه‌های را که برای برگزاری جام جهانی فوتبال ساخته می‌شد، واگذار کرد. به این ترتیب، رهبران طالبان در قطر با شیوه‌های مدرن کسب درآمد، تجارت و فعالیت‌های اقتصادی آشنا شدند. این پروسه ثروتمند ساختن رهبران طالبان از این جهت نیز اهمیت داشت که آنان بتوانند بعدها با دیگر جنگ‌سالاران وارد رقابت سیاسی شوند.

پس از سپردن کابل به طالبان، همین رهبران طالبان مقیم قطر، به دلیل آشنایی با فرهنگ انجوها و برخورداری از روابط سیستماتیک با غربی‌ها، اقدام به ایجاد شرکت‌های تجاری و انجوه‌های جدید یا سازمان‌های غیردولتی کردند.

این رهبران طالبان از طریق همین شرکت‌ها و انجوها، هم از نهادهای بزرگ بین‌المللی کمک‌رسان پروژه دریافت می‌کنند و هم قراردادهای مربوط به معادن و پروژه‌های بزرگ را به صورت انحصاری یا در مشارکت با سایر تاجران افغان به دست می‌آورند. علاوه بر این، آنان در بخش تبلیغات و آگاهی‌دهی عمومی نیز شمار زیادی رسانه و سازمان‌های مشابه ایجاد کرده‌اند.

چنان‌که در بخش پیشینه‌ی تاریخی نیز اشاره شد، در این‌جا نیز پروسه‌ی ثروتمند ساختن رهبران طالبان بر اساس یک اجندای استعماری از مدت‌ها پیش آغاز شده بود. هدف آن بود که رهبران طالبان به اندازه‌ای ثروتمند شوند که بتوانند از لحاظ سیاسی و اجتماعی با رهبران جهادی که در یک محیط مشترک رقابتی فعالیت می‌کنند، رقابت کنند. همچنین، هنگامی که این رهبران طالبان ثروتمند شوند، همانند گروه‌های جهادی گذشته، کنترل آنان برای تحقق سناریوهای استعماری جدید در آینده آسان‌تر خواهد شد.

یکی دیگر از اهداف اجندای کلاسیک استعماری از طریق ثروتمند ساختن اعضای سطوح

رهبري طالبان، این است که این گروه بتواند پایگاه فکری و عقبه‌ی اجتماعی خود را در داخل کشور تقویت کند. به این معنا که آنان بتوانند برای گرم نگه‌داشتن تنور افراط‌گرایی و افکار جهادی، مدارس جهادی را در سراسر کشور ایجاد کنند و بر این اساس، نه‌تنها انرژی و اندیشه‌ی نسل جوان را منحرف سازند، بلکه زمینه و ابزار لازم را برای تداوم مداخله‌ی نیروهای استعماری نیز فراهم کنند.

دوم، انجوهای که در دوران جمهوریت ایجاد شده بودند، اما در محیط طالبانی فعالیت و دخالت دارند:

در این بخش، شمار زیادی از انجوها، افراد و چهره‌های مطرح و رسانه‌های قرار می‌گیرند که در دوران جمهوریت ایجاد شده و در زمینه‌ی دفاع از قانون، حقوق بشر، حقوق زنان و آزادی بیان و نیز تقویت «جامعه‌ی باز و مدنی» فعال بودند.

همچنین، در این بخش انجودارانی قرار می‌گیرند که در سال‌های پایانی جمهوریت پروژه‌های صلح را دریافت کرده بودند و به‌عنوان افراد مطرح، بر اساس فشار نهادهای بین‌المللی، وارد ساختار حکومت شده بودند.

این گروه در غرب به‌عنوان افرادی نرم و لیبرال تلقی می‌شوند. به آنان تحت عناوینی چون فعالیت‌های بشردوستانه و خیریه، اجماع ملی، گفت‌وگوی ملی، تعامل با طالبان و اصلاح‌طلبی، پروژه‌های واگذار می‌شود. آنان اغلب بر اساس همین عناوین و نام‌ها، در خارج از کشور و گاهی در داخل کشور کنفرانس‌های برگزار می‌کنند و از این طریق، نه‌تنها منابع مالی مستقیم و غیرمستقیم برای طالبان فراهم می‌سازند، بلکه در بدل تبلیغات مثبت برای طالبان، از آنان امتیازات و قراردادهای نیز دریافت می‌کنند.

آنان در حالی که به‌عنوان ابزار نرم تحقق اجندای استعماری عمل می‌کنند، همچنان چنین وانمود می‌سازند که مسئولیت نمایندگی و میانجی‌گری برای تأمین حقوق بشر و حقوق زنان میان طالبان و جامعه‌ی جهانی را بر عهده دارند.

آنان در فعالیت‌های خود ادبیات «طالبان معتدل» و «طالبان سنتی» را تولید می‌کنند، طالبان

کندهاري را از طالبان کابلي جدا و متفاوت معرفي مي کنند و در مجموع، اميد و انتظار خيالي تعامل و تفاهم با طالبان در چارچوب کلي حاکميت طالبان را ترويج مي نمايند. در نهايت، شماری از اين فعالان سياسي انجودار، در مخالفت با ايجاد سازمان هاي سياسي ملي گرا، برای گردآمدن افراد دور چهره هاي کاريزماتيک پيشين تبليغ مي کنند.

قدرت هاي استعماري از طريق اين فعاليت هاي انجويي، نه تنها در پي تحقق اهداف يادشده هستند، بلکه در اين مدت تلاش دارند چهره هاي جديدي را نيز مطرح و ايجاد کنند. آنان بعداً همين چهره هاي تازه مطرح شده را در چارچوب سناريوي ديگري، در صورت شکل گيري حکومت مشترک، به عنوان تکنوکرات ها و شخصيت هاي بي طرف به کار خواهند گرفت؛ همان گونه که در کنفرانس بن نيز چنين افراي را وارد ساختار سياسي کردند.

نتيجه گيري؛ ميراث تاريخي انجوها و درس هاي آموخته شده

برای يافتن پاسخ به پرسش هاي که در مقدمه ي اين رساله مطرح شده است، در بخش هاي «پيشينه» و «اجندهاي کلاسيک و مدرن استعمار» خوانديم که **انجوها/سازمان هاي غيردولتي تمويل شده از خارج**، در اصل ابزارهاي جديد استعمار و بازی هاي سياسي در عصر جديد هستند و دقيقاً همان اهدافی را دنبال می کنند که استعمار قديم از طريق تمويل نهادهای روحاني محلی، رهبران قومي و ساير نهادهای، نفوذ خود را تحکيم می کرد و سپس یک ملت را به استثمار می کشيد.

اين که اين سازمان هاي غيردولتي/ انجوها در راستای تحقق اجندای استعماري چه ميراثی برای جامعه ي افغانستان برجا گذاشته اند، در زیرعنوان هاي فرعی زیر، به عنوان جمع بندی و نتيجه گيري اين رساله، ارائه می کنيم:

الف، ميراث اجتماعي و فرهنگي و درس هاي آموخته شده:

نهادهای/انجوهاي غيردولتي متکی بر استعمار و حمايت کشورهای خارجي، در طول تاريخ در مقايسه با اقتصاد ملي، منابع مالی به مراتب بيشتری در اختيار داشته اند. آنان با اتکا به همين

منابع توانستند در مقاطع مختلف تاریخی، از نهادهای مذهبی و دینی و منتقدان شهری گرفته تا ساختارهای قبایلی و سپس، تحت عنوان جامعه‌ی مدنی و جامعه‌ی باز، رسانه‌های جمعی، کمپ‌های جهادی، نخبگان و چهره‌های کاریزماتیک انجویی، در سراسر جامعه‌ی افغانستان شبکه‌ی گسترده‌ی از ساختارهای انجویی ایجاد کنند.

این شبکه، در مجموع، ساختارهای بومی و سنتی، نهادهای تاریخی، نهادهای مردمی حل مشکلات و ایجاد اجماع، ساختارهای قومی و اجتماعی، گرهمایی‌های مردمی و در سطح گسترده‌تر، فرهنگ بومی را در برابر فعالیت‌های پروژه‌محور و انجویی، تضعیف‌شده، عقب‌مانده و ناکارآمد جلوه داد.

در این زمینه، ما در طول تاریخ، نهادهای سنتی غیردولتی اما مردمی، هنجارها و ارزش‌هایی داشتیم که با ورود انجوهای استعماری، یا تضعیف شدند و یا به‌طور کامل از میان رفتند.

برای نمونه، در شهرها فرهنگ همکاری داوطلبانه و در روستاها فرهنگ «آشر» را داشتیم؛ فرهنگی که نه تنها پیوند مردم را با جامعه و حل مشکلات آن حفظ می‌کرد، بلکه ابتکار عمل مردم و مشارکت آنان در مالکیت و حل مشکلات خودشان را نیز تقویت می‌نمود. اگر در یک قریه نیاز به پاک‌کاری جوی آب، کاریز یا انجام هر کار اجتماعی دیگری می‌بود، مردم به آشر روی می‌آوردند و هر مسئلی را با امکانات ابتدایی خود حل می‌کردند.

به همین ترتیب، اگر در شهرها کوچی تخریب می‌شد، مردم همان‌گذر امکانات خود را با یکدیگر شریک می‌ساختند و آن را آباد می‌کردند. همچنین، محافل فرهنگی سنتی، نشست‌های مردمی، جرگه‌ها و جشن‌ها بدون نیاز به کمک انجوهای خارجی، به‌گونه‌ی عادی و طبیعی برگزار می‌شدند.

اما با ورود انجوها و گسترش فرهنگ پروژه‌محور، پول به معیار سنجش همه‌چیز تبدیل شد و ریشه‌ی نهادهای ملی، بومی و سنتی و در مجموع، فرهنگ افغانی، به‌تدریج خشکیده و تضعیف شد.

در این باره، نویسنده‌ی کنیایی و متفکر ضد استعمار، Ngũgĩ wa Thiong'o، می‌گوید: «امپریالیزم فرهنگی که از سوی خارجی‌ها تمویل می‌شود، باعث کنار زده‌شدن صداهای هنری محلی می‌شود و در عوض، دیدگاه خارجی‌ها را بر جامعه تحمیل می‌کند.»

تلاش برای ریشه‌یابی این پدیده در این رساله، به ما نشان می‌دهد که استعمار در طول تاریخ، در قالب اجندهای کلاسیک و مدرن، در کشورهای کمتر توسعه‌یافته و جوامعی مانند افغانستان، از طریق سازمان‌های غیردولتی، نخست مداخله‌ی خود را در قالب یک «استراتژی بقا» برای تأمین حقوق بشر، حقوق زنان، کمک‌های خیریه و نیازهای اولیه‌ی جامعه سازمان‌دهی کرده است.

دوم، پس از آن، قشر تحصیل کرده و آگاه جامعه و ساختارهای تأثیرگذار اجتماعی - فرهنگی را با پرداخت معاش‌های بلند، پول و واگذاری پروژه‌ها به خدمت می‌گیرد؛ تا نه تنها مانعی در برابر محیط انجویی نباشند، بلکه چرخ تحرک آن را نیز به حرکت نگه دارند.

در ادامه، نظم فرهنگی و اجتماعی جامعه را با تاکتیک‌های سرمایه‌محور به گونه‌ی مهندسی می‌کند که معیار سنجش همه‌چیز، منابع مالی و در سطح گسترده‌تر، مولدیت اقتصادی باشد. تداوم چنین محیطی توانسته است در جامعه‌ی ما مانع ابتکار، تفکر، نوآوری، خلاقیت، رهبری و مدیریت افغانی شود و در مقابل، فرهنگ انجویی را نهادینه سازد.

ب، میراث فکری و درس‌های آموخته‌شده:

انجوها در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، مانند افغانستان، از طریق بازتعریف و معرفی دوباره‌ی مفاهیم «جامعه‌ی باز و مدنی»، اندیشه و باور به مبارزه‌ی طبقاتی در برابر شکاف‌های عمیق طبقاتی و استثمار طبقاتی را تضعیف و از میان می‌برند؛ تعلق ملی، خودباوری و سازوکارهای بومی را بی‌فایده و عقب‌مانده معرفی می‌کنند و بزرگ‌ترین مأموریت آنان این است که عمق فکری هر روایت ملی - بومی را در میان مردم از بین ببرند.

همچنین، سازمان‌های غیردولتی و انجوها در جریان مهندسی فکری برای کنترل جامعه، در میان مردم نوعی توهم ایجاد می‌کنند و در قشر نخبه و تحصیل کرده‌ی جامعه این باور را به وجود می‌آورند که گویا در دنیای امروز، بدون این سازمان‌ها امور جامعه پیش برده نمی‌شود. به این

ترتیب، وجود سازمان‌های غیردولتی را مهم‌تر از داشتن یک دولت نیرومند و ملی جلوه می‌دهند و جامعه را در درازمدت به سرنوشتی گرفتار می‌کنند که فاقد نهادهای ملی باشد و به همین مؤسسات غیردولتی تمویل شده از سوی خارجی‌ها وابسته بماند.

نمونه‌ی روشن آن را می‌توان در میان قشر نخبه‌ی افغانستان مشاهده کرد؛ جایی که هر نوع تغییر در کشور، نه محصول اندیشه و تلاش انسان افغان، بلکه وابسته به مداخله یا تسهیل خارجی تلقی می‌شود.

در تداوم این روند مهندسی فکری، پروژه‌ها و نهادهای تمویل شده از سوی سازمان‌های غیردولتی یا انجوها، برای شماری از استادان پوهنتون‌ها، اهالی رسانه، خبرنگاران و متخصصان، به ابزارهای جدیدی برای دستیابی به برتری اجتماعی و رشد اقتصادی تبدیل شده بودند/شده‌اند. این افراد که پیش از آن با درآمدهای اندک در نهادهای آموزشی دولتی و نیز در ساختارها و سازمان‌های بومی و ملی فعالیت می‌کردند، وظایف خود را ترک کرده و به‌سوی سمت‌های مدیریتی پردرآمد در انجوها روی آوردند. از آن‌جا که بخش بزرگی از قشر تحصیل کرده، به‌ویژه اهل قلم، در همین فرهنگ انجویی درگیر بودند، بیشتر آنان به‌جای پرداختن به مسائل عمیق و بنیادین، بر رویدادها و موضوعات روزمره تمرکز و درباره‌ی آن‌ها می‌نوشتند.

همراهی‌های فکری و سیاسی کوتاه‌مدت و پروژه‌محور، در بدل امتیازات مالی، بخشی از فرهنگ انجویی بوده و هست؛ فرهنگی که مقام‌های حکومتی، چهره‌های انجویی و جنگ‌سالاران اغلب از آن برای توطئه‌های رسانه‌ای علیه یکدیگر و شخصیت‌سازی استفاده کرده‌اند و می‌کنند.

ب: میراث اقتصادی و درس‌های آموخته‌شده:

ادعاهای رسمی سازمان‌های غیردولتی که برای توجیه موضع خود می‌گویند با فقر، نابرابری و سایر مشکلات اقتصادی مبارزه می‌کنند، هم بر اساس تجربه و پیشینه‌ی عملکردشان گمراه‌کننده است و هم از نظر آماری می‌تواند باعث برداشت نادرست شود.

میان گسترش فعالیت‌ها و افزایش شمار سازمان‌های غیردولتی از یک‌سو و کاهش سطح زندگی، فقر و محرومیت در جامعه از سوی دیگر، ارتباط مستقیمی وجود دارد. گسترش انجوها نه

بيکارۍ سيستماتيک را کاهش داده، نه برای مشکلات مربوط به کشاورزان و زراعت راهکارهای مؤثر ارائه کرده و نه برای نیروی کار غیررسمی رو به گسترش، فرصت‌های قابل‌زیست و منابع مالی لازم را فراهم ساخته است.

برعکس، این سازمان‌ها با دامن‌زدن به رشد اقتصاد جرمی، افزایش مشاغل غیرمولد برای شمار محدودی از نخبگان، اختصاص بودجه به نشست‌های تجمل‌گرایانه‌ی موسوم به مبارزه با فقر و نابرابری، و اجرای کمپاین‌های پروژه‌محور در زمینه‌ی شهرنشینی (Urbanization)، در ایجاد تضادهای اجتماعی و اقتصادی میان دهقان/روستایی و شهرنشین/ساکن شهر نقش داشته‌اند.

همچنین، آنان با تشدید نابرابری طبقاتی و فقر و در مجموع، با تضعیف بنیادها و دستگاه اقتصادی دولت، در ایجاد و گسترش یک اقتصاد مصنوعی در محیط انجومحور مصروف بوده و هستند.

چنین محیطی، فعالیت انجویی را همواره به‌عنوان تنها استراتژی بقا تلقی می‌کند و در نهایت زمینه را فراهم می‌سازد که چرخ‌ی پایدار برای گسترش انجوها شکل بگیرد. به همین دلیل، هرگاه از فعالیت‌های انجویی و پول‌هایی که از سوی این سازمان‌ها به کشور سرازیر می‌شود انتقاد یا در مورد آن بحثی مطرح شود، نخبگانی که در همین صف و فرهنگ انجویی پرورش یافته‌اند، بلافاصله آن را به‌عنوان توطئه و دشمنی علیه کمک‌های بشردوستانه به مردم فقیر کشور و، در شرایط کنونی، علیه تنها مرجع بقای اقتصادی کشور مطرح می‌کنند.

ج: میراث سیاسی انجوها و درس‌های آموخته‌شده:

سازمان‌های غیردولتی جایگاه خود را در جوامع به‌عنوان مدافعان حقوق بشر، ارائه‌دهندگان کمک‌های بشردوستانه و حامیان دموکراسی تثبیت کردند؛ تا از طریق منابع مالی خود، حمایت از قبایل، نهادهای قومی و مذهبی و سپس جامعه‌ی مدنی و جامعه‌ی باز را در جهت منافع سیاستمداران و گروه‌هایی سوق دهند که تغییر را صرفاً به اصلاحات تخنیکی - حقوقی محدود می‌کنند، نه به تحولات عمیق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در عمل.

بر اساس همین مقدمه‌ی سیاسی، هر تلاشی برای ریشه‌یابی نقش سازمان‌های غیردولتی در تاریخ کشور، به‌خصوص در پنج دهه‌ی بحران، نشان می‌دهد که این سازمان‌ها اجندای استعماری را در سه ستون اساسی سیاست افغانستان ریشه‌دار ساخته‌اند. این سه ستون عبارت‌اند از: پرونده‌های ملی و سیاسی افغانستان؛ نهادهای دولتی و دولت‌سازی؛ و تفکر سیاسی مستقل و بومی و احزاب سیاسی.

۱. پرونده‌های سیاسی و ملی: در این بخش نیز همین فرهنگ انجوبی حاکم توانست مقاومت‌های مردمی و روندهای سیاسی را به مباحث تخنیکی، پروژه‌محور و بحث‌های روزمره رسانه‌ای تقلیل دهد. در پرونده مصادره‌ی مقاومت و مبارزه‌ی مردمی علیه تهاجم شوروی به نفع بلوک غرب، این سازمان‌ها به‌عنوان ابزار قدرت نرم و دستگاه تبلیغاتی، نقش بسیار تعیین‌کننده داشتند. آموزش و پرورش نسل افغان با روحیه‌ی جهادی و افراطی برای گرم نگه‌داشتن تنور جنگ، یکی از متمرکزترین فعالیت‌های همین سازمان‌ها بود. استخدام اهل قلم و قشر تحصیل کرده برای تولید محتوای فرهنگی و شکل‌دهی روایت فکری برای جهاد، اقدام دیگری بود که رهبری آن را همین سازمان‌ها بر عهده داشتند. در ادامه، از خود کنفرانس بُن گرفته تا نشست دوحه، مدیریت و مسیردهی تمامی این روندها و بخشیدن هویت انجوبی به روح کلی این فرایندها، از جمله اقداماتی بود که زمینه‌ی آن توسط همین انجوها فراهم می‌شد.

۲. نهادهای دولتی و دولت‌سازی: در این بخش، انجوها تحت شعارهای مختلف، در کنار دولت نهادهای موازی ایجاد کردند که در برابر برنامه‌های دولتی ارائه‌کننده‌ی خدمات اجتماعی، نقش تضعیفی و تخریبی ایفا می‌کردند. نهادهای دولتی در چارچوب دولت، از جمله در بخش‌های صحت، قضا، معارف و خدمات اجتماعی، در رقابت با امکانات گسترده‌ی انجوهایی خارجی، ناکارآمد و فاقد ظرفیت جلوه داده شدند و حکومت مرکزی به این ترتیب در وضعیت ضعیف نگه داشته شد. این روند، فرهنگ مداخله‌ی انجوبازان جامعه‌ی مدنی و جامعه‌ی باز را در نهادهای دولتی نهادینه کرد. به‌عنوان نمونه، در کمیسیون انتخابات، کمیسیون حقوق بشر، هیئت‌های گماشتن مقامات عالی‌رتبه، روند صلح، هیئت مذاکره‌کننده‌ی دولت با طالبان و حتی در بسیاری از بخش‌های حساسی که موضوع امنیت ملی کشور در آن مطرح بود، زمینه‌ی

عضويت و سهم گيري نمايندگان جامعه‌ی مدنی فراهم شده بود.

۳. تفکر سياسي مستقل و بومي و احزاب سياسي: در این بخش، از شکل گيري و پيشبرد احزاب و پروسه‌های سياسي مترقی و ملی با مالکيت و رهبري افغان‌ها جلوگيري شد و در عوض، فرهنگ انجوبي گسترش يافت.

جيمز فيرگوسن (James Ferguson)، نویسنده‌ی کتاب (The Anti-Politics Machine)، در این زمینه استدلال می‌کند: «انجوها اغلب مشکلات اجتماعی را غیرسياسی می‌سازند؛ به این معنا که مسائل را به‌گونه‌ی در قالب‌های تخنيکی تعريف می‌کنند که گویا باید توسط متخصصان تخنيکی خارجی حل و فصل شوند، به‌جای آن‌که از طريق جوامع محلی، شخصیت‌های سياسي و رهبري‌های منطقه‌ای مدیریت و حل شوند.»

بر اساس منطق همین استدلال، در افغانستان مفهوم «جامعه‌ی باز و مدنی» که از نظر تحلیلی نیز مفهومی مغشوش بود، از طريق انجوها زمینه‌ی مهندسی سياسي جامعه‌ی افغانستان را در راستای منافع سرمایه‌داران و نیروهای استعماری تسهیل کرد. سیاست، به‌جای قانون‌گذاری، حزب‌سازی و پاسخ‌گویی مردمی، به مجموعه‌ی از پروژه‌ها، کنفرانس‌ها و شعارهای رسانه‌ای تبدیل شد. پرسش‌های اساسی ملی—این‌که دولت از چه کسی است، قدرتی که از طريق رقابت حزبی به‌دست می‌آید در برابر چه کسی پاسخ‌گو است و جامعه به کدام سو می‌رود—در ورکشاپ‌های جنسیتی، نمایش‌های شخصیت‌سازی، کمپاین‌های صلح و پروژه‌های آزادی بیان خلاصه شد. تعلق ملی نیز از مردم و سرزمین به سوی تمویل کنندگان خارجی انتقال يافت؛ اقتدار و قدرت به کسی نسبت داده شد که توانایی تمویل پروژه را داشت، نه به مردمی که باید نمایندگی می‌شدند. در بیست سال گذشته، با وجود این‌که جمهوريت از لحاظ شکلی و حقوقی دارای مشروعیت دموکراتیک بود، اما پرسش ملی به پروژه، تعلق ملی به تمویل و وابستگی خارجی، و پروسه‌ی سياسي به یک نمایش رسانه‌ای تقلیل داده شد.

در جمهوريت گذشته، بسیاری از افراد، از وزیران و والی‌ها گرفته تا اعضای پارلمان، به‌عنوان افراد مستقل و منفرد به قدرت رسیدند؛ نه این‌که در درون یک حزب سياسي، پس از کسب تجربه به‌عنوان فعال سياسي، کادر حزبی و در مجموع، پس از طی یک روند تمرین و فعالیت

سیاسی، از طریق رقابت حزبی به قدرت رسیده باشند. به همین ترتیب، در معنای واقعی کلمه، اپوزیسیون سیاسی نیز وجود نداشت تا برنامه‌ی سیاسی حزب حاکم را به چالش بکشد، آن را وادار به پاسخ‌گویی کند و در صورت ایجاد هرگونه خلأ یا بحران سیاسی، دوباره مسئولیت و مالکیت سیاسی را بر عهده بگیرد و از نظر عملی، ظرفیت طبیعی مدیریت و رهبری را داشته باشد.

این احزاب سیاسی‌اند که افکار و برنامه‌های بدیل را ارائه می‌کنند و نه تنها اراده‌ی جامعه را بازتاب می‌دهند، بلکه به آن جهت نیز می‌دهند. فردی که بدون طی یک روند سیاسی و با اتکا به پول خارجی و در چارچوب فرهنگ انجویی مطرح شده و به قدرت برسد، در نهایت وفاداری عمیقی به مردم نخواهد داشت؛ نظارت بر چنین فردی دشوار می‌شود و با از دست دادن مقام و قدرت، ممکن است از صحنه‌ی اجتماعی نیز ناپدید شود.

در مقابل، فردی که از طریق یک حزب سیاسی به قدرت می‌رسد، نه تنها ریشه‌ی سیاسی و مردمی درازمدت در یک روند مشخص دارد، بلکه در زمان حضور در قدرت، به‌جای تمایلات شخصی، بر اساس قوانین کشور و مطابق با برنامه و منشور حزب خود موضع‌گیری و عمل می‌کند. چنین فردی در قبال عملکرد خود، علاوه بر مردم، در برابر حزب نیز پاسخ‌گو است. از این‌رو، نه تنها نظارت بر عملکرد او آسان‌تر می‌شود، بلکه مسئولیت موفقیت یا ناکامی وی نیز تا حد زیادی بر عهده‌ی حزب سیاسی مربوط قرار می‌گیرد.

چشم‌انداز آینده

در حال حاضر، که کشور تحت حاکمیت استبدادی طالبان قرار دارد و قرارداد اجتماعی میان ملت و دولت از میان رفته، مشارکت مردمی به سطح صفر تقلیل یافته، مردم حق اعتراض ندارند، امنیت اقتصادی در حال از بین رفتن است، نقض حقوق بشر به اوج رسیده و حق زنان برای آموزش و مشارکت در جامعه پایمال شده است؛ در چنین فضای اختناق‌آمیزی، نیاز به نقش سازمان‌های غیردولتی بیشتر احساس می‌شود و این نهادها به‌عنوان تنها راهبرد برای بقای اجتماعی-اقتصادی مطرح می‌شوند.

علاوه بر این، حاکمیت استبدادی کنونی از لحاظ تاریخی حلقه‌ی دیگری از تداوم همین فرهنگ انجوبی است. همین اکنون نیز ارقام و اطلاعات محلی نشان می‌دهند که بیش از نیمی از کمک‌های این سازمان‌ها به خود آنان می‌رسد و به این ترتیب، جامعه را از هر لحاظ تضعیف و سرگرم نگه می‌دارند و در نهایت، خود را از مسئولیت اصلی، یعنی تأمین صحت، آموزش و خوراک مردم، رها ساخته و این مسئولیت‌ها را صرفاً به انجوها وابسته می‌کنند.

بنابراین، چرخه‌ی قبلی فعالیت انجوها که در دوران جمهوری به یک فرهنگ انجوبی تبدیل شده بود، اکنون در داخل و خارج از کشور با شدت بیشتری به گردش خود ادامه می‌دهد.

حزب اکثريت افغانستان در این مقطع تاریخی، در پرتو پرسش ملی و در پروسه تولید ادبیات ملی استعمارزدایی، این را مسئولیت حزبی و ملی خود می‌داند که چنین مباحثی و مباحث مشابه آن را در میان اقشار مختلف مردم کشور مطرح و تقویت کند و در مجموع، روایت‌سازی سیاسی - فکری ملت افغانستان، دولت‌سازی و روندهای دموکراتیک مردمی را از دام و تأثیر ادبیات استعماری بیرون بکشد.

بر اساس همین مسئولیت ملی و حزبی، ما پیشنهادهای خود را در دو جهت مطرح می‌کنیم.

الف: ایجاد ادبیات ملی استعمارزدایی با هدف انسجام فکری و سیاسی

اقداماتی که در این بخش ضروری است:

- ریشه‌یابی هر شکل استعمار در جامعه‌ی ما، همان‌گونه که در این رساله تلاش شده است، یک اقدام ضروری و حتمی است. در این میان، سیاست انجم‌محور که یکی از کارآمدترین اشکال استعمار به شمار می‌رود، باید بیشتر بررسی و تحلیل شود و کار روی بیداری فکری نسل جوان و نوجوان در این زمینه، در راستای نجات کشور و خودکفایی، نقش تعیین‌کننده دارد. این بحث ملی از سوی حزب اکثريت از پیش آغاز شده است و انتظار می‌رود سایر احزاب و جریان‌های ملی، مستقل و ترقی‌خواه نیز به این بحث پیوندند.
- دانش‌آموزان، تحصیل‌کردگان و در مجموع نسل جدید باید به مطالعه و تحلیل تاریخ افغانستان، تجربه‌های بومی دولت‌سازی، مبارزات و رهبران استقلال‌طلب و افغان‌نشلیزم

تشویق شونډ و در میان آنان، برگزاری نشست‌های حضوری، بحث‌ها و گفت‌وگوهای فکری، مصاحبه‌ها و ایجاد فورم‌های مستقل در اولویت قرار گیرد.

ب: ایجاد و حمایت از احزاب سیاسی ملی و مستقل با هدف سازمان‌دهی و نظم‌دهی اقتدار سیاسی

اقداماتی که در این بخش ضروری است:

- با در نظر گرفتن وضعیت سیاسی افغانستان، افغان‌ها باید در داخل و خارج از کشور، برای تعریف و ایجاد نظم در اقتدار سیاسی، احزاب ملی ایجاد کنند که به‌جای هرگونه حمایت سیاسی، مالی و تسهیلاتی کشورهای خارجی، بر انسجام سازمانی داخلی و حمایت مردمی استوار باشند.
- احزاب تازه‌تأسیس شده باید با نهادهای ساززی روندهای داخلی حزبی و دموکراسی درون‌حزبی، اسناد اساسی حزب را به‌صورت منظم با مردم شریک سازند. در این راستا، برای تأمین شفافیت بیشتر، اسناد قناعت‌بخشی ارائه کنند که بر اساس آن روشن شود فعالیت‌های آنان تحت تأثیر مالی و سیاسی انجوه‌های خارجی قرار ندارد.
- احزاب باید در اسناد خود، موضع خویش را در قبال وضعیت سیاسی - امنیتی کنونی، راهکارهای رهایی از این وضعیت، مرحله‌ی گذار و در مجموع، دیدگاه‌ها و سیاست‌های خود را در مورد نظام سیاسی آینده، دولت‌سازی، اقتصاد، فرهنگ، نظام آموزشی، سیاست خارجی و شمار دیگری از عرصه‌ها به‌صورت روشن بیان کنند. در این زمینه، حزب اکثریت افغانستان پیش از این اسناد اساسی و بنیادی خود را منتشر کرده و از سایر احزاب نیز خواهان اقدام مشابه است.
- احزاب باید مسئولیت آموزش سیاسی و حزبی نسل جوان را بر عهده بگیرند و آنان را از فرهنگ انجویی، سیاست‌های پروژه‌محور و سلبریتی‌محور جاری که با حمایت خارجی شکل گرفته است، به‌سوی سیاست ملی مردم‌محور و برنامه‌محور سوق دهند.
- احزاب باید به‌گونه‌ی طبیعی و سیستماتیک، در برابر دیدگاه‌ها و نشرات فعالان مدنی،

رسانه‌های جمعی و سایر ساختارهای غیرسیاسی، میکانیزمی برای واکنش مردمی و سیاسی ایجاد کنند که بتواند اجندهای پنهان سازمان‌های غیردولتی خارجی را افشا سازد.

- حزب اکثریت افغانستان به تمامی احزاب کشور که دارای خصوصیت‌های فوق باشند، پیشنهاد می‌کند که برای تدوین یک «اجندای ملی» در مورد کشور، زمینه‌ی گفت‌وگوی ملی و برگزاری جرگه میان خود را فراهم سازند؛ تا بتوانند در مورد وضعیت کنونی کشور، راه‌های برون‌رفت از این وضعیت و چگونگی دولت‌سازی، بر محورهای اساسی همان استقلال، ترقی‌خواهی و ملی‌گرایی به توافق برسند و یک چتر سیاسی بزرگ و فراگیر مردمی ایجاد کنند.

پایان

